



راه عدالت

سال اول • شماره ۹ • سه‌شنبه • ۵ جدی ۱۴۰۲ • ۲۶ دسامبر ۲۰۲۲

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

رؤیای

طالبان پیره کردن

در این شماره:

- ❁ آسیب‌شناسی نظام‌های فدرال
- ❁ نگاهی به نقشه راه سازمان ملل متحد
- ❁ غیریت‌سازی با زبان تکفیر
- ❁ مخالفان طالبان نمی‌توانند روی هیچ چیزی توافق کنند
- ❁ فقر و حکمروایی در افغانستان
- ❁ طالبان و سیاست فقیرسازی شهروندان افغانستان
- ❁ نسبت عدالت و آزادی
- ❁ شهروندزدایی؛ پس زمینه حقوقی نسل‌زدایی
- ❁ نگاهی به مراحل تکوین هویت هزاره‌ها
- ❁ یاد از یک شاهد عینی جنایات عبدالرحمان



طالبان و رویای طالبانیزه کردن افغانستان

تقریباً همه نظام‌های توتالیتر و مستبد برای یک‌دست‌سازی مردم مطابق خواست و ایدئولوژی خود وجه مشترک دارند. از کمونیست‌های دواآتشیه حاکم بر شوروی سابق گرفته تا هتلر و حکومت‌های استبدادی منطقه خاورمیانه، همه به دنبال یکپارچه کردن مردم بر اساس خواست خود بوده اند. یکی با شعار انسان طراز نوین، دیگری با شعار انسان نمونه، دیگری با شعار انسان برتر و دیگری با عنوان دیگر تلاش کرده اند تا انسان مطیع و برابر با معیارهای ساختگی خویش بسازند. کاری که به نظر می‌رسد طالبان البته به گونه مبتذل و بدوی این روزها خواب آن را دیده اند و در پی عملی کردن آن برآمده اند.

گروه طالبان از روزی که دوباره بر افغانستان مسلط شده اند دست به یک‌پارچه‌سازی یا طالبانیزه کردن افغانستان زده اند. نخستین کار آنان پاکسازی ادارات از وجود گروه‌های قومی، مذهبی و زبانی دیگر بوده است. نخستین اداراتی که پاکسازی در آنها شروع شد، وزارت‌های دفاع و داخله و بخش‌های عدلی و حقوقی بود. نیاز به استدلال و شواهد زیاد ندارد. کافی است به نیروهای فعلی وزارت دفاع و داخله و ولسوالی‌های هزاره‌نشین در مناطق مرکزی نگاهی بیندازیم تا متوجه این پاک‌سازی شویم. اردو و پلیس طالبان اکنون از هر جهت یک‌دست و هم‌رنگ اند. حتی در دورترین ولسوالی‌های کسی به عنوان قاضی و سارنوال از مردم هزاره و شیعه در ادارات عدلی و قضایی باقی نمانده است. در ادارات دولتی و مکاتب و دانشگاه‌ها حتی فرم لباس‌ها و نحوه آرایش ظاهری کارمندان و شاگردان تغییر کرده و ماموران طالب هر صبح برای اندازه‌گیری ریش کارمندان ادارات در دروازه‌های ادارات ایستاده اند. آنان کسانی را که از معیارهای آنان تخطی کنند و ریش کمتری داشتند مجازات می‌کنند.

به تدریج یک‌پارچه‌سازی به زبان کشید و زبان فارسی که افغانستان مهد این زبان به شمار می‌رود و در این جغرافیا پیشینه هزاران ساله دارد کم کم مورد حمله قرار گرفت و اکثر لوحه‌های ادارات دولتی که به زبان فارسی بودند جمع آوری شدند و به جای آن‌ها لوحه‌هایی به زبان پشتو نصب گردیدند. نامه‌های متداول به مراکز علمی و آموزشی فرستاده شد که از به کاربردن اصطلاحات فارسی هم‌چون دانشگاه و دانشکده در نهادهای تحصیلی و آموزشی خودداری گردد.

اکنون نوبت به کتاب‌ها و مواد آموزشی رسیده است. طالبان در حال تدوین سرفصل‌های جدید به جای نصاب آموزشی قبلی هستند و احتمالاً تغییرات گسترده به بهانه اسلامی‌سازی مکاتب و دانشگاه‌ها در کریکولم‌ها ایجاد خواهد کرد. از سوی دیگر به تازگی وزارت تحصیلات عالی طالبان بخش‌نامه‌ای برای همه دانشگاه‌ها به خصوص دانشگاه‌های خصوصی فرستاده است که بر اساس آن همه کتاب‌های مخالف مذهب حنفی که به نحوی بازتاب دهنده باورهای دیگر مذاهب است جمع‌آوری گردد و به جای آن‌های کتاب‌های جدید خریداری و جایگزین شود. دستور اکید داده شده است که دانشگاه‌ها موظف اند تا لیستی از کتاب‌های موجود در کتابخانه‌های خود را به این اداره ارائه کنند. حتی تداوم کوچ اجباری، غصب زمین، شکنجه و کشتارهای بی‌رحمانه و زنجیره‌ای از همین منظر نیز قابل تحلیل است. زیرا از نگاه طالبان یکی از راه‌های یک‌دست‌سازی و طالبانیزه کردن افغانستان، مجبور ساختن مردم به کوچ و آوارگی اجباری و ترک سرزمین آبایی و اجدادی شان است.

تا کنون اما تجربه تاریخی نشان داده است که همه کوشش‌ها برای یک‌دست‌سازی انسان‌ها با شکست مواجه شده است. نه در شوروی سابق انسان طراز نوین به وجود آمد و نه در آلمان انسان برتر به تنهایی حاکم شد و نه در جاهای دیگر انسان نمونه شکل گرفت. طبیعی است که تلاش طالبان برای یک‌دست‌سازی و طالبانیزه کردن افغانستان در کشوری که تنوع و تکثر فرهنگی، زبانی، مذهبی و قومی از ویژگی‌های اصلی آن است از قبل شکست خورده است.

عامل اصلی شکست طالبان در این پروژه تاریخی که سابقه طولانی نیز دارد در ماهیت مبتذل فرهنگی است که کوشش می‌شود بر دیگران تحمیل شود. واقعیت این است که طالبان به نام شریعت به دنبال تحمیل فرهنگ بدوی و قبیله‌ای است که هیچ‌گونه ظرفیتی برای عمومیت یافتن ندارد. ماهیت اصلی طالبان از نگاه فرهنگی مبتنی بر دو عنصر روایت قبیله‌ای و ایدئولوژی تروریست‌پرور استوار است که چیزی جز خشونت و کشتار در متن خود ندارد. تناقضات و دروغ‌هایی که هر روز از درون طالبان به بیرون درز می‌کند محصول همین رسوایی است که در واقعیت طالب نهفته است و انسان امروز افغانستانی هرگز پذیرای چنین فرهنگ و روایت نیست.

عامل دومی که مانع اصلی بر سر راه طالبانیزه کردن افغانستان است تنوع و تکثر و پیشینه غنماند فرهنگی افغانستان است. به عنوان مثال فرهنگ و زبان فارسی آن قدر غنی است که هر گونه گفتار بیگانه را در درون خود استحاله و محو می‌کند. بهترین نمونه در این زمینه تجلیل شب یلدا بود که امسال بیش از هر زمان دیگر و مسلماً در تقابل با فرهنگ طالبانی بسیار پررنگ و با شکوه در همه جا برگزار شد. گفتار خشک و نظامی طالبان ممکن است چند روزی با سرنیزه دوام پیدا کند اما به تدریج از میان خواهد رفت و نه از ابتدا برای کسی جذابیت داشت و نه در ادامه مقبولیتی پیدا خواهد کرد.

عامل مهم و بازدارنده در برساختن یک هویت مبتذل قبیله‌ای و طالبانیزه کردن افغانستان آگاهی مردم و وجود وسایل ارتباط جمعی است که بر این آگاهی تداوم می‌بخشد. واقعیت این است که جوانان افغانستان در طی بیست سال گذشته در مدت بسیار کم توانستند سطح آگاهی و دانایی خود را به سطح ساکنان دیگر کشورهای منطقه ارتقا دهند. بیش از چهل سال جنگ و دهه‌ها سایه استبداد توانست مانع پیشرفت و آگاهی مردم شود. در بیست سال گذشته پس از فروپاشی طالبان و بازشدن فضای سیاسی و فرهنگی موسسات آموزشی و تحصیلات عالی به سرعت رشد کردند و یک مسابقه همگانی میان جمعیت جوان کشور به وجود آمد. به همین خاطر هزاران جوان توانستند در مدت بسیار کم صاحب تخصص و مهارت‌های هم‌سطح با جهان شوند. این ویژگی اکنون علی‌رغم جو خفقان و استبداد بی‌پیشینه هر روز از جایی سر باز می‌کند و روزنه جدیدی می‌آفریند.



آسیب شناسی نظام‌های فدرال

نوشته: رونالد ل. واتس
ترجمه: سرور دانش



عمل کنند، شکاف‌های داخلی نیز شدیدتر خواهد شد. مثال‌های آن هند، مالزی، به طور خاص پاکستان قبل از جدایی، نیجریه، رودزیا و نیاسالند، یوگسلاویا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی است. از طرف دیگر در جهت مقابل، تفاوت‌های زبانی، دینی و اقتصادی بین کاتون‌ها در سوئیس، بر یکدیگر تأثیر مثبت گذاشته و بر عکس موارد دیگر، از شدت اختلافات کاسته است. از عوامل دیگری که بر تشدید شکاف‌های داخلی می‌افزاید، تفاوت‌ها در مراتب و میزان توسعه اقتصادی و تفاوت‌های منطقه‌ای در میزان ثروت است که باعث تبارز خشم منطقه‌ای می‌شود، مخصوصاً که تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و اجتماعی بین مناطق نیز آن را تقویت کند.

از سوی دیگر در برخی موارد، عواملی نیز وجود دارد که بر حفظ وحدت و اهمیت آن تأکید کرده است، مانند نیاز به امنیت در مقابل تهدیدات خارجی (به عنوان انگیزه مهمی در تاریخ سوئیس و کانادا اما در هر دو مورد اکنون تأثیر نسبی آن کاهش یافته است)، اهمیت تجارت منطقه‌ای و نیاز به کنش‌های مشترک بین المللی از طریق هماهنگی در مذاکرات و روابط مربوط به تجارت و سرمایه‌گذاری.

نقش نهادها و ساختارهای فدراسیون‌ها

این که تنش‌های موجود در یک فدراسیون می‌تواند حل شود یا نه، نه تنها به قدرت و پیکربندی شکاف‌های داخلی در جامعه مورد نظر بلکه به ساختار نهادی فدراسیون نیز بستگی دارد. روشی که این نهادها بر اساس آن، فعالیت‌های رأی‌دهندگان، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفع سازمان‌یافته، بوروکراسی‌ها و دوایر حکومتی و نخبگان غیررسمی را هدایت می‌کنند، به تعدیل یا تشدید درگیری‌های سیاسی کمک می‌کند. کارکرد فدراسیون‌ها حذف تفاوت‌های داخلی نیست بلکه وظیفه آن‌ها حفظ هویت‌های منطقه‌ای در چارچوب یک ساختار متحد است. بنا بر این فعالیت و عملکرد آن‌ها برای این نیست که مزاجه یا اختلاف را کاملاً از بین ببرند بلکه باید آن را به گونه ای مدیریت کنند که اختلافات منطقه‌ای برطرف شود اما این که چقدر این کار به خوبی انجام می‌شود، در عمل به طور اغلب، به شکل خاصی از نهادهایی بستگی دارد که در فدراسیون ایجاد شده‌اند.

در این رابطه چهار عامل نهادی بسیار مهم وجود دارد:
اول: نابرابری شدید در جمعیت، اندازه و مساحت واحدهای شکل دهنده و میزان ثروت آن‌ها همواره به تنش کمک کرده است که در برخی از موارد منجر به سازماندهی مجدد مرزهای واحدهای منطقه‌ای شده است مانند هند، نیجریه. تقریباً همیشه منبع بی‌ثباتی بزرگ در هر فدراسیونی، حاکمیت یک واحد ایالتی و سرزمینی است که جمعیت آن اکثریت بزرگ کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. نمونه‌های آن عبارتند از: پروس در کنفدراسیون آلمان و فدراسیون بعدی آن تا دهه ۱۹۳۰، جامائیکا در کنفدراسیون شکست خورده هند غربی در سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۵۸، نیجریه شمالی قبل از جنگ داخلی نیجریه، پاکستان شرقی قبل از تجزیه آن، روسیه قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و جمهوری چک در چکسلواکیا قبل از جدایی آن در سال ۱۹۹۲.

دوم: در جایی که توزیع خاص صلاحیت‌ها و اختیارات نتوانسته آرمان‌های دوگانه «وحدت» و «خودمختاری منطقه‌ای» را در جامعه تأمین کند، فشارها برای تغییر توازن قوا و در برخی موارد حادتر، فشارهای شدیدتر برای کنار گذاشتن سیستم فدرال افزایش یافته است. مانند آنچه در پاکستان شدیدا متمرکز و در فدراسیون غیر فعال جزایر هند غربی اتفاق افتاد. برای پرهیز از این نتیجه منفی، برخی از فدراسیون‌ها مانند مالزی عدم تقارن قانون اساسی در

اهمیت بحث آسیب شناسی فدراسیون‌ها
بسیاری از مطالعات مقایسه‌ای و ادبیات تطبیقی در مورد سیستم‌های فدرال بر تأسیس و عملکرد آن‌ها متمرکز بوده است. علاوه بر آن، این هم درست است که اکثر فدراسیون‌ها همچنان به طور قابل توجهی مؤثر و کارآ بوده و هستند و به فعالیت‌شان ادامه می‌دهند و بسیاری از قدیمی‌ترین نظام‌های قانون اساسی در جهان امروز، فدراسیون‌هایی هستند که هنوز هم بر اساس قوانین اساسی اصلی خود عمل می‌کنند، مانند ایالات متحده آمریکا (۱۷۸۹)، سوئیس (۱۸۴۸)، کانادا (۱۸۶۷) و استرالیا (۱۹۰۱). تعدادی از نویسندگان شکوفایی، ثبات و طول عمر این گونه فدراسیون‌ها و نظام‌های فدرال را به مؤثریت و کارآمدی نظام فدرال به عنوان شکلی از سازمان‌دهی سیاسی نسبت داده‌اند.

اما در کنار این برجستگی‌ها یک دوره زمانی‌ای از سال ۱۹۴۵ به بعد نیز وجود دارد که نه تنها شاهد گسترش سیستم‌های فدرال و به ویژه فدراسیون‌ها نبوده‌ایم، بلکه شکست برخی از آن‌ها را نیز شاهد بوده‌ایم. نمونه‌های مهم فروپاشی فدراسیون‌ها در آن دوره عبارت است از: هند غربی (۱۹۶۲)، رودزیا و نیاسالند (۱۹۶۳)، یوگسلاویا (۱۹۹۱)، اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱)، تجزیه پاکستان (۱۹۷۱)، تجزیه چکسلواکیا (۱۹۹۲)، اخراج سنگاپور از مالزی (۱۹۶۵) و جنگ داخلی نیجریه (۷۰-۱۹۶۷) و به دنبال آن حاکمیت رژیم‌های نظامی و غیر نظامی به طور متناوب در این کشور.

بنا بر این در هر بررسی مقایسه‌ای به این شکست‌ها و موارد دیگر تنش در فدراسیون‌هایی که شکست نخورده‌اند هم باید توجه شود و شرایط و فرایندهایی که به فروپاشی فدراسیون‌ها منجر شده، در هر زمانی که اتفاق افتاده، باید مورد بررسی قرار گیرد. نکته قابل توجه در آغاز هر گونه آسیب‌شناسی سیستم‌های فدرال این است که مشکلاتی که آن‌ها با آن مواجه بوده‌اند و یا مواجه هستند، نه به دلیل پذیرش فدرالیسم به عنوان یک شیوه حکمرانی و یک شکلی از حکومت، بلکه به دلیل نوع خاص و ناهمگون تدابیر و ترتیبات فدرالی‌ای است که در این کشورها اتخاذ شده است. همچنین باید توجه داشت که بسیاری اوقات، دلیل وضعیت این نیست که چون این کشورها فدرال بوده‌اند پس ادامه حکمرانی برای آن‌ها دشوار گردیده است، بلکه حاکمیت در آن کشورها از اساس و بنیاد خود با دشواری‌هایی مواجه بوده و از همین جهت مجبور شده بودند که سیستم فدرال را به عنوان یک الگوی حکومتداری بپذیرند ولی چون نتوانستند آن مشکلات بنیادی خود را حل کنند، فدرالیسم هم نتوانست دوام بیآورد و آن مشکل را حل کند.

منابع تنش داخلی در فدراسیون‌ها

چهار عاملی که در ایجاد تنش در فدراسیون‌ها نقش داشته‌اند عبارتند از:

- (۱) شکاف‌های شدید اجتماعی داخلی؛
- (۲) انواع خاصی از ترتیبات سازمانی یا ساختاری؛
- (۳) استراتژی‌های خاص اتخاذ شده برای مبارزه با فروپاشی و تجزیه؛
- (۴) فرایندهای سیاسی‌ای که شکاف‌های داخلی را دو قطبی می‌گرداند.

ویژگی شکاف‌های اجتماعی داخلی

اختلافات منطقه‌ای در دیدگاه‌ها و منافع سیاسی، در همه نظام‌های فدرال یک امر معمول است و دقیقاً به همین دلیل است که آن‌ها در وهله اول «فدرالیسم» را به عنوان راه‌حل انتخاب کرده‌اند. تعدادی از عوامل ممکن است چنین تفاوت‌هایی را تشدید کند. در میان شدیدترین عوامل مسبب شکاف، زبان، دین، ساختار اجتماعی، سنت‌های فرهنگی و مسایل نژادی است و هر گاه چند عامل به طور هم‌زمان برای تقویت یکدیگر

توزیع اختیارات را ایجاد و حفظ کرده است.
سوم: در حالی که تنوع و تمایز منطقه‌ای یک عامل اساسی است که منجر به پذیرش فدرالیسم به عنوان شکلی از حکومت می‌شود، توانایی نهادهای فدرال برای ایجاد حس مثبت اجماع در آرا و نظریات، برای ادامه فعالیت آن نهادها حیاتی است. امری مشکل ساز این است که چگونه از گروه‌های منطقه‌ای و ایالتی در قوه مقننه فدرال، قوه مجریه، خدمات مدنی، احزاب سیاسی و زندگی پایتخت، نمایندگی صورت می‌گیرد و هرچا که نمایندگی نابرابر یا نفوذ نامناسب گروه‌های مناطق در نهادهای فدرال احساس شود، بیگانگی ناشی از آن باعث ایجاد شورش‌های جدایی طلبانه شده است مثل آن چه در مورد پاکستانی‌های شرقی، چینی‌های سنگاپور، جامائیکایی‌ها یا آفریقایی‌های سیاه پوست نیاسالند و رودزیای شمالی رخ داد. هنگامی که تمرکز جوانب فعال در سطح فدرال در وهله اول بر منطقه‌گرایی متمرکز باشد، ممکن است وضعیت خطرناکی ایجاد شود زیرا فعالیت احزاب سیاسی فدرال به عنوان پل‌های مؤثر و گسترده بین مناطق متوقف می‌شود. این، عامل اساسی بی‌ثباتی پاکستان قبل از جدایی آن در سال ۱۹۷۱، نیجریه قبل از شروع جنگ داخلی در سال ۱۹۶۷، فروپاشی نهایی فدراسیون یوگسلاویا در سال ۱۹۹۱ و چکسلواکیا در دوره قبل از تجزیه آن در سال ۱۹۹۲ شد. از این نظر یکی از هشدارهای شوم در فدراسیون بلژیک کنونی صفت منطقه‌گرایی است که در تمامی احزاب سیاسی آن که در سطح فدرال فعالیت می‌کنند تبارز می‌یابد. به همین جهت است که نشانه‌های اخیر از روند مشابه در کانادا در مورد احزاب اپوزیسیون فدرال، حاوی یک پیام بسیار خطرناکی است.

چهارم: در اکثر فدراسیون‌های چند فرهنگی، به اثبات رسیده است که به رسمیت شناختن زبان‌های ویژه گروه‌هایی که اقلیت‌های بزرگ را تشکیل می‌دهند و همچنین تضمین‌های قانون اساسی یا سیاسی برای حمایت از حقوق فرد یا گروه در برابر تبعیض، یک ضرورت حیاتی است. زمانی که یک زبان متعلق به یک گروه بزرگ منطقه‌ای به عنوان یک زبان فدرال به رسمیت شناخته نمی‌شود، یک نوع احساس تلخ و تنش شدید ایجاد می‌گردد. پاکستان و نیجریه و هند و مالزی مثال‌های شدت خشمی است که به عنوان نتیجه این حالت پدید آمد.

استراتژی‌های اتخاذ شده برای مبارزه با فروپاشی

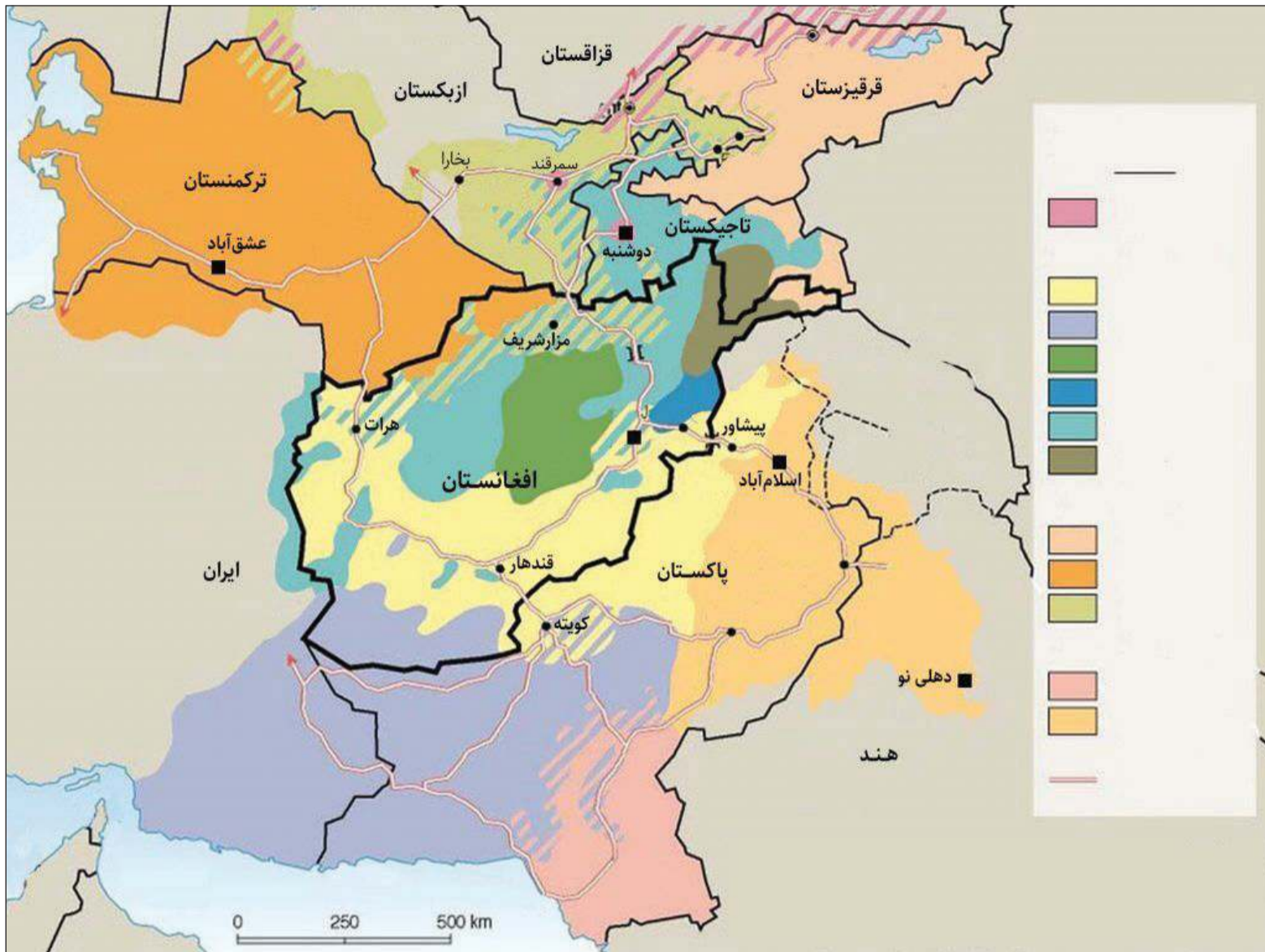
هنگامی که تنش در یک فدراسیون به حد بالایی رسید، معمولاً موضوع اتخاذ استراتژی مناسب برای مبارزه با آن مطرح می‌شود. به طور کلی در چنین حالتی یکی از دو استراتژی اتخاذ شده است. یکی تقویت قوت و قدرت دولت مرکزی فدرال به منظور مقاومت در برابر فروپاشی و حفظ وحدت فدراسیون است. این استراتژی در واقع تلاش می‌کند که وحدت را به صورت صریح و واضح تحمیل کند اما این استراتژی آشکارا در پاکستان، در نیجریه و در مالزی (در رابطه با سنگاپور) شکست خورد. استراتژی جایگزین، بر عکس استراتژی قبلی، تلاش برای انطباق با فشارهای منطقه‌ای با تأکید بر واگذاری بیشتر قدرت از مرکز به اطراف است. این استراتژی نیز زمانی که بدون هیچ تلاشی برای تمرکز بر وفاداری به فدراسیون انجام شود، معمولاً با شکست مواجه خواهد شد مثل آن فروپاشی‌هایی که در فدراسیون جزایر هند غربی و فدراسیون رودزیا و نیاسالند و چکسلواکیا رخ داد. از این مثال‌ها روشن می‌گردد که در جایی که تمرکز انحصاری بر یکی از این دو استراتژی بوده است، با شکست مواجه شده است. در موارد دیگری که با جنبش‌های جدایی طلبانه با موفقیت مقابله شده است، نشان می‌دهد که آنچه مورد نیاز است آن استراتژی‌ای است که ترکیبی از هر دو نوع اقدامات را داشته باشد، یعنی هم برای تقویت تمرکز وفاداری به فدرال و هم برای رفع نگرانی‌های اصلی گروه‌های ایالتی و منطقه‌ای ناراضی تلاش نماید.

دوقطبی شدن فرایندهای سیاسی

بررسی قبلی نشان می‌دهد که هیچ نوع وضعیت واحد یا ترتیبات سازمانی یا استراتژی‌ای وجود ندارد که به خودی خود و به تنهایی تنش ایجاد کرده یا به فروپاشی فدراسیون منجر شده باشد. در هر مورد، بحران‌ها محصول ترکیبی از عوامل بوده‌اند. آنچه به نظر می‌رسد نقطه مشترک است توسعه فرایندهایی با ویژگی قطبی سازی است. در هر جایی که انواع مختلف شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تقویت کرده‌اند و نهادهای فدرال نتوانسته‌اند اوضاع را آرام بسازند و یا در تشدید شکاف‌ها کمک کرده‌اند و استراتژی‌های سیاسی هم شامل تمرکز یک‌جانبه بر وحدت فدراسیون به قیمت منافع منطقه‌ای و ایالتی و یا تأکید

آسیب‌شناسی نظام‌های فدرال

نوشته: رونالد ل. واتس
ترجمه: سرور دانش



یک‌جانبه بر منافع منطقه‌ای و ایالتی به قیمت وحدت ملی بوده و مذاکرات برای رسیدن به راه حل هم به تکرار با ناکامی مواجه شده است، معمولاً نتیجه آن از دست رفتن فرصت‌ها برای رسیدن به سازش و راه‌حل و دو قطبی‌سازی سیاسی انباشته در داخل فدراسیون است. در چنین مواقعی درگیری سیاسی معمولاً خصلت رقابت را به خود می‌گیرد و با خطرات بزرگی همراه می‌گردد و هر یک از طرفین به این باور می‌رسد که تنها یک راه حل وجود دارد و آن این است که پیروزی تنها برای یک طرف و به قیمت حذف طرف مقابل امکان‌پذیر است. با توسعه این وضعیت که با تقابل شدید عاطفی و تشدید آشفتنگی همراه می‌باشد، به طور اغلب هیچ کسی تحمل هیچ چیزی جز یک حادثه را ندارد و آن عبارت است از جدایی یک‌جانبه یا اخراج که در هر دو حالت، منجر به جنگ داخلی یا فروپاشی فدراسیون می‌شود.

مشکل خاص فدراسیون‌های دو واحدی

مواردی که ارزش بررسی ویژه را دارند سیستم‌های فدرال و فدراسیون‌هایی است که تنها از دو واحد عضو تشکیل شده‌اند. تجربه سیستم‌های فدرال دو قطبی یا دو‌گانه، دلگرم‌کننده نبوده است. پاکستان قبل از جدایی پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ و چکسلواکیا قبل از جدایی آن در سال ۱۹۹۲ نمونه‌هایی از مشکلاتی را که در فدراسیون‌های دو قطبی به وجود می‌آیند نشان می‌دهند. یکی دیگر از موارد مرتبط، رابطه دو قطبی نژادی و ایدئولوژیک مالزی و سنگاپور در داخل فدراسیون مالزی بوده است که تنها پس از دو سال با اخراج سنگاپور به اوج خود رسید. هر سه این موارد منجر به جدایی و تجزیه این فدراسیون‌ها شد. در واقع دشواری‌های خاص فدراسیون‌ها و فدراسیون‌های دو واحدی به طور کلی شناخته شده است.

مشکل در فدراسیون‌های دو واحدی عموماً این بوده است که اصرار بر برابری در همه موضوعات بین دو واحد معمولاً منجر به ایجاد بن بست و توقف کامل حرکت فدرال می‌شود زیرا در چنین حالتی هیچ فرصتی برای موافقت‌نامه‌ها و ائتلاف‌ها بین واحدهای تشکیل دهنده، یعنی انتخاب یکی از راه‌هایی که فدراسیون‌های چند واحدی می‌توانند مسایل اختلافی خود را از طریق آن حل کنند، وجود ندارد. علاوه بر این از آنجایی که همواره یکی از دو واحد نسبت به دیگری جمعیت کمتری دارد (مثلاً پاکستان غربی و اسلاواکی) آن واحد معمولاً به طور خاص احساس می‌کند که باید به طور مستمر بر برابری نفوذ خود با واحد دیگر در سیاست‌گذاری فدرال اصرار بورزد، در حالی که برای واحد بزرگ‌تر (در مثال چکسلواکیا، واحد ثروتمندتر) احساس نارضایتی نسبت به محدودیت‌های اعمال شده بر آن برای انطباق و سازش با واحد کوچک‌تر ایجاد می‌شود. تشدید دو قطبی حاصل در این نمونه‌ها در نهایت به بی‌ثباتی آن‌ها منجر گردید.

به نظر می‌رسد که چنین تمایلاتی در یک کنفدراسیون دو واحدی محتمل‌تر است زیرا این یک ویژگی عادی کنفدراسیون‌ها است که هر واحد عضو دارای حق وتو در تمام تصمیم‌های سیاسی بزرگ مرتبط به نظام کنفدرال است. احتمال می‌رود که وجود مجموعه متقابل حق وتو در دو واحد تشکیل دهنده فدراسیون عاملی برای بروز رکود و بن بست‌های مکرر باشد که به صورت صعودی به بروز ناامیدی‌های حاد کمک می‌کند. مدل ماستریخت اتحادیه اروپا که علی‌رغم مشکلاتش در کنفدراسیون با ۱۵ کشور عضو به موفقیت دست یافت، احتمالاً در کاربرد آن در یک کنفدراسیون دو واحدی با موفقیت کمی روبرو خواهد شد. فدراسیون‌های متشکل از سه واحد، نیز اغلب همان مشکلاتی را دارند که سد راه فدراسیون‌های دو واحدی می‌شود به خصوص که اگر یکی از سه واحد آن، دارای اکثریت جمعیت فدراسیون باشد، مثل حالت فدراسیون نیجریه در دهه پنجاه و اوایل دهه شصت که با وقوع جنگ داخلی این فدراسیون متلاشی شد و پس از آن نیجریه به تدریج به واحدهای بیشتری تقسیم شد که اکنون به ۳۶ واحد می‌رسد. در جایی که فقط سه واحد وجود داشته باشد به عنوان واحد تشکیل دهنده فدرال، ممکن است یکی از آن‌ها تقریباً همیشه این احساس را داشته باشد

استعماری بریتانیا نه تنها جدایی را پذیرفت بلکه کمک کرد تا به جهت تضمین عدم وقوع خشونت، این جدایی به طور کامل عملی شود.

اما در میان فدراسیون‌های مستقل (غیر مستعمره) تنها موارد جدایی مسالمت‌آمیز در خلال نیم قرن گذشته در مالزی و چکسلواکیا اتفاق افتاد. مورد اول که در سال ۱۹۶۵ اتفاق افتاد جدایی یک‌جانبه نبود بلکه طرد و اخراج یک‌جانبه از سوی دولت فدرال بود به عنوان یک واکنش به حرکت‌های سیاسی در سراسر دو سال قبل که شامل شدن سنگاپور در فدراسیون مالزی به دنبال داشت. اما جدایی چکسلواکیا که در ۱ جنوری ۱۹۹۳ به اجرا درآمد تنها جدایی مسالمت‌آمیزی است که در یک جامعه صنعتی مدرن و بسیار یک‌پارچه رخ داد. این جدایی مسالمت‌آمیز عمدتاً به این دلیل رخ داد که اوج یک روند تدریجی اما شتابان قطبی‌سازی بود که در آن احزاب سیاسی منطقه‌ای در هر یک از دو واحد برای خود سودمند یافتند که خصومت و درگیری و اختلاف را کنار بگذارند و در پایان، فدراسیون را بدون انتخابات یا همه‌پرسی منحل سازند.

در جاهای دیگر تجربه عمومی این بوده است که وقتی جدایی یک واحد مورد قبول قرار گرفت، واحدهای منطقه‌ای دیگر، مطالبات مشابهی را مطرح کردند که منجر به فروپاشی بیشتر شد. این الگو هم در هند غربی و هم در رودزیا و نیاسلاند رخ داد. علاوه بر این، رنجش‌هایی که در زمان جدایی یا انحلال برانگیخته می‌شوند، همچنان تداوم می‌یابند و برای مدت طولانی در ایجاد دلسردی و جلوگیری از شکل‌گیری روابط جدید بین مناطق جدا شده تأثیر می‌گذارند زیرا جدایی زمانی که صورت می‌گیرد ناگزیر با بحث‌های سیاسی تند همراه است که فراموش کردن آن آسان نیست. علاوه بر این، فروپاشی فدراسیون‌ها مستلزم تصاحب دارایی‌ها و بدهی‌ها در میان ایالات جانشین است و این امر به ندرت بدون افزودن بر رنجش یک یا هر دو طرف محقق می‌شود. در این زمینه کمترین مصادیق منفی، مربوط به اخراج سنگاپور از مالزی و جدایی چکسلواکیا است. اما در هر دو مورد و با وجود اعلام تمایل به ادامه روابط اقتصادی پس از جدایی، در عمل و برای مدت طولانی، آنچنان که انتظار می‌رفت روابط اقتصادی ایجاد نشد.

در مجموع مشخص است که جدایی واحدها از فدراسیون‌ها حتی در موارد معدود و در جایی که به صورت مسالمت‌آمیز هم اتفاق افتاده، از نظر هزینه‌های اقتصادی، بیهودگی و ناکارآمدی دیپلماسی و دفاعی و همچنین از نگاه احساس تلخی و تندخویی و تداوم تنش‌های مداوم بین گروه‌های مربوطه، هزینه سنگینی را بجا گذاشته است.

را مانع شوند و یا حد اقل نمی‌توانند از تهدید آن‌ها به عنوان یک اهرم فشار بر ضد دولت فدرال جلوگیری کنند. در نتیجه در تعدادی از موارد، پیامد یک اعلامیه جدایی یک‌جانبه، یک جنگ داخلی بوده است که در آن دولت فدرال یا تداوم فدراسیون را با موفقیت بر همه قبولانده است مثل ایالات متحده (۶۵-۱۸۶۱)، سوئیس (۱۸۴۷) و نیجریه (۷۰-۱۹۶۷) و یا این که ناموفق مانده است، مانند پاکستان (۱۹۷۱) و یوگسلاوا (۱۹۹۱-۹۵). فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به حوادث خشونت‌بار منجر شد و فدراسیون روسیه به عنوان دولت جانشین، جنگ شدیدی را در چین شاهد بود و به دنبال آن تلاش‌های جدایی طلبانه نیز وجود داشت. یک مورد جالب که شامل خشونت نمی‌شد مورد استرالیای غربی بود که به دلیل نارضایتی از جایگاه خود در فدراسیون، در سال ۱۹۳۳ با اکثریت آرا در همه پرسش‌ها به جدایی از فدراسیون استرالیای غربی رای داد. با این حال دولت استرالیا در مقابل تجزیه استرالیای غربی محکم ایستاد و اجرای جدایی و تجزیه را رد کرد (پارلمان بریتانیا نیز چنین کرد هنگامی که متعاقباً ایالت استرالیای غربی از آن خواست که جدایی آن‌ها را اجازه دهد). دولت فدرال استرالیا در عوض به نگرانی‌ها و نارضایتی‌های استرالیای غربی پاسخ مثبت داد با ایجاد سیستمی برای پرداخت کمک‌های مالی ویژه به ایالت‌های مدعی جدایی، بر اساس توصیه‌ها و تصمیمات کمیسیون کمک‌های مالی مشترک المنافع که در سال ۱۹۳۳ تأسیس شده است.

در حالی که معمولاً جدایی‌ها مورد اعتراض قرار می‌گیرند ولی در برخی از حالات، جدایی مسالمت‌آمیز در میان فدراسیون‌ها نیز وجود دارد. دو مورد از این حالات در فدراسیون‌های مستعمره اتفاق افتاد که در نهایت منجر شد به انحلال فدراسیون جزایر هند غربی (۱۹۶۲) و فدراسیون رودزیا و نیاسلاند (۱۹۶۳). در این موارد حکومت

که دو واحد دیگر برای تحمیل منافع خود علیه او متحد شده‌اند و این تأثیر مخربی بر روابط درون فدراسیون دارد. موارد دیگری که در آن این عامل پدیدار شد فروپاشی فدراسیون کوتاه مدت سه واحدی رودزیا و نیاسلاند است که عمر طولانی نداشت (۱۹۵۳-۶۳) و همچنین مشکلاتی که هنگام تلاش رهبران سیاسی آفریقای شرقی برای ایجاد فدراسیون سه واحدی به وجود آمد یعنی کنیا، اوگاندا و تانگانیکا (قبل از این که تانزانیا نام بگیرد) در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴. در سال‌های اخیر جزایر قمر نیز تنش‌های بزرگی را تجربه کرده است زیرا یک فدراسیون متشکل از سه جزیره است.

به عنوان یک قاعده عمومی چنین پیدا است که فدراسیون‌هایی که از دو یا سه واحد مؤسس تشکیل شده‌اند، احتمال دارد که در پایان شاهد بی‌ثباتی باشند.

فرایندها و پیامدهای تجزیه

در حالی که قوانین اساسی همه فدراسیون‌ها جدایی یک‌جانبه واحدهای عضو را به طور صریح یا ضمنی ممنوع کرده است، اما این محدودیت‌های قانون اساسی به ندرت مانع شده است از عمل خودسرانه و برخلاف قانون اساسی گروه‌های منطقه‌ای که احساس بیگانگی آنان را فرا گرفته است. هنگامی که یک واحد منطقه‌ای تجزیه یا جدایی یک‌جانبه خود را اعلام می‌کند، یک دولت فدرال با این معضل مواجه می‌شود که آیا باید واحد منطقه‌ای غیر علاقه‌مند به فدرال را ملزم و مجبور بسازد که قانون اساسی فدراسیون را اجرا کند یا این که جدایی و تجزیه را به عنوان یک واقعیت سیاسی حتی اگر خلاف قانون اساسی باشد بپذیرد.

در گذشته اکثر فدراسیون‌های مستقل (یعنی غیر استعماری) مسیر نخست را انتخاب کرده‌اند با این دلیل که می‌تربسیدند از این که اگر جدایی یکی از واحدهای عضو پذیرفته شود، نمی‌توانند جدایی سایر واحدهای عضو

اختلافات منطقه‌ای در دیدگاه‌ها و منافع سیاسی، در همه نظام‌های فدرال یک امر معمول است و دقیقاً به همین دلیل است که آن‌ها در وهله اول «فدرالیسم» را به عنوان راه‌حل انتخاب کرده‌اند. تعدادی از عوامل ممکن است چنین تفاوت‌هایی را تشدید کند. در میان شدیدترین عوامل مسبب شکاف، زبان، دین، ساختار اجتماعی، سنت‌های فرهنگی و مسایل نژادی است و هرگاه چند عامل به طور همزمان برای تقویت یکدیگر عمل کنند، شکاف‌های داخلی نیز شدیدتر خواهد شد. مثال‌های آن هند، مالزی، به طور خاص پاکستان قبل از جدایی، نیجریه، رودزیا و نیاسلاند، یوگسلاوا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی است. از طرف دیگر در جهت مقابل، تفاوت‌های زبانی، دینی و اقتصادی بین کانتون‌ها در سوئیس، بر یکدیگر تأثیر مثبت گذاشته و بر عکس موارد دیگر، از شدت اختلافات کاسته است.



اخیرا هماهنگ کننده ویژه سازمان ملل متحد اقای فریدون سینیرلی اوغلو گزارش خویش را بعد از چند ماه مطالعه و ارزیابی اوضاع افغانستان به سرمنشی عمومی سازمان ملل متحد ارائه نمود که از طریق وی این گزارش و نقشه راه برای آینده افغانستان در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار گرفت به نظر می‌رسد که شورای امنیت سازمان ملل متحد متوجه این واقعیت گردیده است که سیاست قبلی این سازمان یعنی؛ تعامل با طالبان نتیجه نمی‌دهد؛ لذا شورای امنیت بنا دارد با در نظر داشت گزارش آقای سینیرلی اوغلو تغییری در سیاست خویش با طالبان به وجود بیاورد؛ چون این نقشه راه از اهمیت فراوان برخوردار است؛ از اینرو من در این نوشته نگاه نه چندان تفصیلی به این نقشه راه انداخته و آن را مورد دقت و ارزیابی قرار داده و تلاش خواهیم نمود یک دیدگاه واقعیبانه و تا حدودی دور از عواطف و احساسات به خوانندگان محترم ارائه کنم. هرچند در شرایطی که مردم افغانستان زیر ستم و ظلم غیر قابل تصور گروه طالبان دچار رنج و مصیبت فراوان اند دوری از عواطف و احساسات چندان هم خوشایند نخواهد بود.

این را باید در نظر داشت که ساختار اداری، حقوقی و سیاسی سازمان ملل متحد، جایگاه و موقعیت آن در رأس اداره نظام جهانی پیچیدگی‌ها و محدودیت‌هایی را برای تصمیم گیری این سازمان به‌وجود می آورد که اثرات آن بر نقشه راه در مورد افغانستان نیز ناگزیر و آشکار است. در اینجا به چند مورد از این محدودیت‌ها اشاره می‌کنم:

● شورای امنیت سازمان ملل متحد مرجع تصمیم‌گیری در این سازمان می‌باشد و بر اساس ساختار حقوقی این سازمان در حقیقت پنج عضو دائمی شورای امنیت تصمیم گیرندگان اصلی آن می‌باشند، با در نظر داشت وضعیت کنونی جهان، تنش‌ها و تقابل‌ها در سطح جهان افزایش قابل‌ملاحظه‌ای را تجربه می‌کند، جنگ اوکراین، جنگ غزه و تنش فزاینده در غرب آسیا و مشکل تایوان نقاط داغ این تقابل بین کشورهای بزرگ می‌باشد که اعضای دائمی شورای امنیت درگیر آن می‌باشند، چنانچه گفته شده نزاع و تقابل برای تغییر نظم جهانی در جریان می‌باشد، این مسئله روی تمام امور جهانی به شمول افغانستان اثر می‌گذارد.

● مسئله دیگری که از این محدودیت‌ها ناشی می‌شود این است که تغییرات در پالیسی و اقدامات سازمان ملل متحد بسیار کند، هسته و تدریجی می‌باشد، تغییرات و اقدامات رادیکال از طرف شورای امنیت تا زمانی که منافع قدرت‌های بزرگ بخصوص اعضای دائمی شورای امنیت به خطر نیافتاده است قابل تصور نمی‌باشد؛ از این رو انتظار تصمیم رادیکال در مورد پایان بخشیدن به رنج‌های مردم افغانستان از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد عملی و واقعیبانه نمی‌باشد.

● یک مشکل فراگیر و اساسی همیشه در سیاست ورزی وجود دارد و آن چگونگی برخورد با دو مسئله مهم و گریز ناپذیر واقعیت‌های سیاسی و ارزش‌ها و اصول پذیرفته شده بین المللی در یک فرایند سیاسی می‌باشد و تقریبا همیشه واقعیت‌های سیاسی ارزش‌ها و اصول را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در نقشه راه سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز این رو در روی کاملا آشکار است. متأسفانه مثل همیشه واقعیت تلخ حاکمیت طالبان در افغانستان اصول و ارزش‌های جهانی و انسانی را تحت الشعاع خود قرار داده است. ● نکته دیگری که قابل یاد آوری می‌باشد این است که نقشه راه دارای مخاطب‌های متعدد می‌باشد؛ چون باید دیدگاه‌ها، نظریات و منافع بازیگران متعدد داخلی و بین المللی از طرف سازمان ملل متحد رعایت گردد، از این جهت زبان و ادبیات به‌کار گرفته شده در نقشه راه کلی و گنگ می‌باشد که می‌تواند تفسیرهای چند گانه از آن صورت گیرد، این از تاکتیک‌های در چنین تنگناهای است که هریک از بازیگران آن را به نفع خود تفسیر نموده و جذابیت برای همه طرف‌ها ایجاد می‌کند، با وجود آن در سطح داخلی به خاطر حاکمیت طالبان در افغانستان نقش و جایگاه طالبان بیشتر از آنچه قابل پذیرش مردم افغانستان می‌باشد رعایت گردیده است.

● نکته آخر اینکه تلاش صورت گرفته نقشه راه طوری

نگاهی به نقشه راه سازمان ملل متحد

✍️ داکتر رسول طالب

سیاسی افغانستان نمی‌باشد، واقعیت انکار ناپذیر دیگر این است که مردم افغانستان با اکثریت قاطع حاکمیت طالبان را نپذیرفته و آن را مشروع نمی‌دانند.

ج- خصوصیت دیگری که در دور اول تعامل با طالبان کمتر به آن اهمیت داده شد این بود که طالبان یک گروه ایدئولوژیک و دارای روابط عمیق و پیچیده با گروه‌های افراطی و تروریستی فرا ملی در افغانستان می‌باشد که برای رسیدن به قدرت در افغانستان مدیون همکاری و فداکاری آن‌ها می‌باشد، این واقعیت، تغییر در فهم، دیدگاه و سیاست‌های ملی و بین المللی طالبان را بسیار دشوار و نا محتمل می‌سازد.

۲- در دور اول سیاست تعامل با طالبان دو طرف وجود داشت؛ جامعه جهانی و طالبان، همانطوری که یاد آوری شد این یکی از نقیصه‌های مهم سیاست جهانی بود که با عث شکست آن گردید، جای خوشبختی است که در نقشه راه هرچند سیاست تعامل تغییر نکرده است، ولی این ضعف برطرف شده است، در دور جدید سیاست تعامل سه طرف وجود دارد که عبارت از جامعه جهانی، مردم افغانستان و گروه طالبان تحت عنوان زمامداران دو فکتو (De Facto Authority) می‌باشند، این یک تغییر مهم و یک اقدام امیدوار کننده در سیاست سازمان ملل متحد نسبت به افغانستان می‌باشد که فرصتی را در اختیارمردم افغانستان قرار داده است تا برای تغییر وضعیت کنونی و تحقق خواست‌های مردم از آن بهره برداری صورت گیرد. هر چند کلمه مردم یک اصطلاح کلی و نا مشخص می‌باشد که در نقشه راه از ان به عنوان طرف گفتگو در نظر گرفته شده است که مشکلات و پیچیدگی‌های زیادی را فراروی مخالفین سیاسی طالبان قرار می‌دهد؛ اما مهم این است که در صحنه سیاسی داخلی دو طرف به رسمیت شناخته شده است؛ زمامداران دو فکتو یعنی گروه طالبان و مردم افغانستان، ظرافت زبانی که در نقشه راه بکار گرفته شده این است که در فرایند حل قضیه افغانستان طالبان در برابر مردم افغانستان قرار دارد که واقعا هم چنین است، چون گروه ظالم و وابسته طالبان تلاش دارد با زور تفنگ دیدگاه استبدادی و انحصارگرایانه خود را بر مردم افغانستان تحمیل نماید.

۳- یکی از تقاضاهای اصلی و جدی طالبان از جامعه جهانی و سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شدن امارت این گروه می‌باشد که در این راستا طالبان و هم کشورهای حامی آن‌ها تلاش‌های زیاد دیپلماتیک طی دو سال و اندی به‌خرج داده اند؛ اما تاکنون جهان به خواسته‌ای آن‌ها اعتنا نکرده است، در نقشه راه، سازمان ملل متحد با ظرافت تمام عنوانی که برای آن‌ها بکار گرفته است De Facto Authorities یا زمامداران دو فکتو می‌باشد که نه مفهوم حکومت را می‌رساند و نه مفهوم نظام را، این نکته مثبت دیگر است که به درخواست به رسمیت شناخته شدن طالبان از طرف سازمان ملل متحد بصورت غیر مستقیم و ناگفته جواب منفی داده شده است، ولی سازمان ملل متحد برای خروج افغانستان از وضعیت فعلی فرایندی را در نظر گرفته است که در بستر آن زمامداران دو فکتو یا DFA باید تغییرات بنیادی در دیدگاه، پالیسی، روابط با گروههای افراطی تروریستی و تعهدات بین المللی خود ایجاد نمایند تا به‌عنوان یک دولت مطابق با شاخص‌های پذیرفته شده سازمان ملل متحد مورد شناسایی قرار گیرد، در زمره این شاخص‌ها پذیرفتن منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، برابری حقوق زن و مرد، قرارداد منع تبعیض، کنوانسیون‌ها و قراردادهای بین المللی و … می‌باشد. سؤال مهمی که وجود دارد این است که ایا گروه طالبان حاضر خواهند شد در فرایند نقشه راه سازمان ملل متحد و برای بیرون ساختن افغانستان از وضعیت اسفبار و دردناک کنونی تغییرات مشخص شده در نقشه راه سازمان ملل متحد را پذیرفته و آنرا عملی نماید؟ با شناختی که از طالبان دارم باور من این است که به دلائل متعدد و روشن گروه طالبان حاضر به پذیرفتن این فرایند نخواهد شد و خود بخود سوال دوم پیش می‌آید که در این‌صورت راهکار سازمان ملل برای حل مشکل افغانستان چه خواهد بود؟ جواب این سؤال نیز روشن نیست؛ چون در نقشه راه به این موضوع پرداخته نشده است لذا برای دریافت پاسخ به این سوال باید منتظر ماند.

۴- یکی دیگر از نکات مثبت، جادادن گفتگوی بین الافغانی به‌عنوان یکی از گزاره‌های مهم در فرایند به رسمیت شناخته شدن دولت افغانستان در نقشه راه سازمان ملل متحد می‌باشد، هرچند همانطوری که قبلا گفتم زبان و ادبیات نقشه راه کلی و دارای ابهام زیاد می‌باشد که در مورد گفتگوی بین الافغانی نیز چنین است، نه تعریف مشخص از گفتگوی بین الافغانی ارائه شده و نه جزئیات بیشتری در مورد آن بیان گردیده است با وجود آن برداشت من این است که سازمان ملل در فرایند گفتگوی بین الافغانی سه هدف را دنبال می‌کند که عبارتند از:

- ایجاد حکومت همه شمول
- اشتی ملی و بحث روی آینده افغانستان
- تدوین قانون اساسی همه شمول

چیزی‌که قابل یادآوری است این است که پروسه گفتگوی بین الافغانی یکی از پیچیده ترین مسائل در دوره‌های گوناگون جنگ ۴۵ ساله افغانستان می‌باشد که متأسفانه اکثرا این گفتگوها بدون نتیجه و یا ناکام بوده است بنا بر این اگر قدری با خوشبینی به قضیه نگاه کنیم و فرض را بر این بگذاریم که فرایند اجرای شدن نقشه

غیریت‌سازی با زبان تکفیر

(نگاهی به تکفیر شیعیان در کتاب والی طالبان)

✍ محمد هدایت

مُعْتَمَد مَاتَرِیدِ مِنْ مُعْتَقَد مَاتَرِیدِ



تألیف: م. نوراحمد اسلام‌جار

استاذ الحدیث بدارالعلوم الإسلامیة هراة- افغانستان

آخرین فردی که از هزاره‌های هرات به طور مشکوک و احتمالاً توسط گروه‌های تکفیری و افراطی همدست با طالبان تا زمان نگارش این نوشته کشته شده است، حسین داد امیری بوده است. او در تاریخ ۲۰ قوس ۱۴۰۲ در ولسوالی گذره توسط افراد مسلح ناشناس شبیه آن‌چه قبلاً در منطقه جبریل صورت گرفته است کشته شد. طی دو ماه اخیر حملات مسلحانه بر هزاره‌ها به خصوص امامان مساجد شیعیان و کشتار زنجیره‌ای آنان در هرات افزایش یافته است و این کشتارها نگرانی‌های زیادی را برانگیخته است. اما همزمان با تشدید کشتار هزاره‌ها شخصیت و کتاب والی فعلی طالبان در هرات مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت که از جهاتی به خصوص با توجه به قضایای تروریستی اخیر قابل تامل جدی است. زیرا والی هرات در این کتاب با صراحت و با بیان خاص به تکفیر شیعیان پرداخته است و از همین رو ذهنیت هر انسانی به طور ناخودآگاه میان تفکر او و قضایای اخیر نسبت برقرار می‌کند.

«نوراحمد اسلام‌جار» در کتاب «معتمد ماترید من معتقد ماتری» در چندین جا و به مناسبت‌های مختلف به تکفیر شیعیان پرداخته است. بیان وی نیز خاص و با ادبیت است که به تشیع و شیعیان مانند «دالیت» ها در هندوستان می‌پردازد و یک غیریت‌سازی غیر قابل جمع را در درون یک جغرافیای ملی بر می‌سازد.

این گفتار به همین موضوع در کتاب والی طالبان برای هرات می‌پردازد و صرفاً گزارشی از آن ارایه می‌کند. با این توضیح که هدف از نگارش این مقاله نقد مذهبی و کلامی محتوای کتاب نوراحمد اسلام‌جار نیست. این کار را واگذار می‌کنیم به کسانی که از فتح این «جنبش اصیل» به وجد آمده اند و یا به شورای علمای شیعه که تا کنون سرگرم سفیدنمایی طالبان و تعدادی از آنان به وظایف رعیت‌مندی مشغول هستند.

نوراحمد اسلام جار کیست؟

نوراحمد اسلام‌جار یکی از عالمان اهل سنت است که ظاهراً پیش از تسلط طالبان به کارهای آموزشی و علمی مشغول بوده است. او که اهل ولسوالی گلران هرات و آن‌گونه که در ویکی‌پیدا آمده پشتون‌تبار است و ظاهراً دخالت چندانی در جنگ طالبان علیه حکومت سابق نداشته است. اما به گفته یکی از اهالی هرات به صورت مخفیانه پیش از سقوط حکومت پیشین به نیروهای طالبان در حوزه جنوب غرب کمک می‌کرده است. به گفته این مقام سابق حکومت که خودش اهل هرات است، کمک‌های او بیشتر تدارکاتی و اکمالاتی بوده است. مثلاً در ولایاتی چون فراه، نیمروز و هم‌چنین نواحی اطراف هرات نیروهای بیشتر به کمک طالبان اعزام می‌کرده است و نیروهای طالبان را حمایت تدارکاتی نیز می‌کرده است. به گفته این مقام سابق او با اداره امنیت ملی سابق افغانستان نیز ارتباطاتی داشته است و احتمالاً کمک‌هایی نیز دریافت می‌کرده است.

در شناسه کتاب مورد بحث اسلام‌جار به عنوان استاد حدیث در دارالعلوم اسلامیة هرات معرفی شده است. شاید به همین خاطر او جایگاه «شیخ الحدیثی» را کسب کرده است و از وی معمولاً به عنوان «شیخ الحدیث» اسلام‌جار یاد می‌شود.

از اسلام‌جار اطلاعات چندان روشنی در دست نیست و او کمتر اهل ظاهرشدن در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بوده است. اما از محتوا و عبارات فنی و تخصصی کتاب وی که به زبان عربی فصیح و سلیس نگارش یافته است، چنین بر می‌آید که او سال‌ها در مدارس دینی یکی از کشورهای عربی باید درس خوانده باشد. زیرا مدارس دینی در افغانستان ظرفیت تولید یک اثر کلامی در قامت و اندازه کتاب آقای اسلام‌جار را ندارند.

اسلام‌جار نزدیک به دو ماه پس از تسلط دوباره طالبان بر افغانستان در ششم ماه عقرب سال ۱۴۰۰ با فرمان ملاهیت الله به عنوان والی این گروه برای ولایت هرات منصوب شد. از آن زمان تا کنون بر این منصب باقی است و هرات تحت حاکمیت وی که زمانی مرکز تمدن و فرهنگ تساهل و مدارای مذهبی بود اکنون تبدیل به مرکز خشونت و خشم علیه شیعیان به خصوص هزاره‌ها شده است.

از لحن کتاب و هم‌چنین سخنرانی‌های جدید وی که بیشتر در زمان ولایتش بر هرات منتشر شده است، او بیشتر یک شخصیت معتدل و معتقد به «اعتدال» و «وسطیت» به نظر می‌رسد. اما در پشت این شخصیت آرام و معتدل یک چهره تکفیری به تمام معنی نهفته است. این موضوع از سفیدخوانی سطور نانوشته کتاب «معتمد ما ترید من معتقد ما ترید» به خوبی بر می‌آید.

ارزش و جایگاه کتاب «معتمد ماترید من معتقد ماترید»

کتاب «معتمد ماترید من معتقد ماترید» که می‌توان آن را با کمی تسامح به «اعتقاد به عقاید ماتریدی» ترجمه کرد، در باره شیعیان بحث کوتاهی ضمن بیان فرقه‌های غالباً غیر مسلمان ارائه کرده است. این کتاب که در این اواخر مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت یکی از کتاب‌های

کرده است. از همین رو در فصل آخر یعنی فصل فرقی، ضمن یادآوری از فرقه‌هایی که اصطلاحاً «شاذ/ نادر» هستند مباحث مختصری را در باره تشیع هم ارائه کرده است. این حاشیه‌سازی و آوردن بحث از تشیع در کنار فرقه‌هایی چون سکولاریسم، نواندیشان دینی و دیگران به طور تلویحی تاکید بر این امر است که اساساً شیعه در درون نحل‌های اسلامی جای نمی‌گیرد. چون پیش از آن هر زمان که بحث از مسایل دینی مطرح می‌شود در مقام قیاس میان حنفیان و ماتریدی‌ها دیگر مذاهب اسلامی به روشنی از دیگر مذاهب نام می‌گیرد. ولی هرگز تشیع را در مقام مقایسه با مذهب مورد نظر خودش قرار نمی‌دهد. بلکه آن را در زمره فرقه‌های شاذه قرار می‌دهد.

همین مباحث کوتاه و مختصر که در ذیل بحث از تشیع آمده است به جنجال رسانه‌ای دامن زده است. اما اسلام‌جار در سایر صفحات و به مناسبت‌های مختلف به تشیع پرداخته و همواره پیروان آن را تکفیر کرده است.

تکفیر شیعیان در کتاب والی طالبان

تاکید بر تکفیر شیعیان در کتاب نوراحمد اسلام‌جار به مناسبت‌های مختلف و در مباحث مختلف و با عبارات متفاوت صورت گرفته است. در این کتاب از اصطلاحات و واژه‌هایی با درونمایه دینی و مذهبی که دارای احکام مشخص نیز هستند نسبت به شیعیان استفاده شده است. اصطلاحات «کفر» و «شُرک» از جمله مصطلحاتی است که با بسامد بسیار در کتاب اسلام‌جار نسبت به شیعیان یا به گفته وی روافض به کار برده شده است.

در فصلی که در باره فرقه‌های مختلف در کتاب آمده است، در صفحه ۱۷۴ در باره شیعیان با این جملات آغاز شده است: «تشیع فرقه قیوریه/ مرده‌پرست، تکفیری، افراطی در محبت اهل بیت و مبعوض نسبت به صحابه است که عبدالله ابن سبای یهودی آن را بنیان نهاده است. از زشت‌ترین عقاید تشیع اعتقاد به امامت است که مستلزم انکار ختم نبود بلکه انکار توحید، تحریف قرآن، بداء، رجعت و عدل مزعوم است.»

بر اساس همین متن که عین آن ترجمه و نقل شد، کفر شیعیان از نظر اسلام‌جار ثابت است. زیرا انکار ختم نبوت و انکار توحید و باور به تحریف قرآن مسلماً از اسباب کفر و شرک است.

او خودش نیز در ارزیابی نهایی از سیاق بحث خارج شده و یک حکم سیاسی در باره شیعیان در صفحه ۱۷۶ ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «... شیعیان در طول تاریخ از ایادی کفار در بین مسلمانان بوده اند.»

این فقره پس از ذکر موارد منفی و مردودی که در باورهای شیعیان از نگاه نویسنده وجود دارد به عنوان ارزیابی نهایی آمده است. مواردی که پیش از آن ذکر گردیده است «تلبیس»، «دشنام صحابه»، «متعه»، «مخالفت با اهل سنت و جماعت» و «خمس» است. پس از ذکر این موارد نویسنده نتیجه می‌گیرد که شیعیان همواره همدست با کفار در میان مسلمان بوده اند و از ایادی و

اذناب کفار هستند. به باور وی اگر روافض نبودند اکنون اسلام تا قلب اروپا گسترش یافته بود.

نویسنده هم‌چنین در باره حکم شرعی و نهایی نسبت به شیعیان در صفحه ۱۷۷ بر این باور است که کسی که منکر ضروریات دین باشد کافر است. البته در نهایت می‌گوید باید در حکم تکفیر شیعیان احتیاط کرد. زیرا ممکن است بعضی از آنان جاهل باشد و نسبت به احکام اسلامی آگاهی کافی نداشته باشد.

از این عبارت چنین بر می‌آید که اگر کسی آگاهی کافی بر آموزه‌های دینی داشته باشد باز هم به عقاید تشیع باور داشته باشد، کافر است. شاید یکی از دلایل حملات تروریستی بر علمای اهل تشیع در هرات از همین نکته سرچشمه می‌گیرد که از نظر گروه‌های تکفیری علمای اهل تشیع آگاهانه بر عقاید شان پابرجا مانده اند. لذا مستحق کشتن و از بین رفتن هستند.

چنان‌که گفته شد در سراسر کتاب به مناسبت‌های مختلف بر کفر شیعیان اذعان شده است. در صفحه ۱۰۳ در بحث از عوامل کفر تحت عنوان «باورها و اعمالی که سبب کفر می‌شود» به مناسبت انکار ختم نبوت به طور صریح یا ضمنی و هم‌چنین در باره باورهای اهل تشیع نسبت به عایشه همسر پیامبر، به طور مفصل در باره کفر شیعیان سخن می‌گوید و این موارد را از اسباب کفر می‌داند.

پیش‌تر از آن در صفحه ۱۰۲ در باره «نواقض ایمان و کفر» سخن می‌گوید و در ارجاعات آن در پاورقی به طور مفصل از «شُرک در ربوبیت»، «شُرک در عبادت»، «شُرک در دعا» و «شُرک در صفات» سخن می‌گوید که به طور تلویحی و ضمنی در اکثر این موارد به مشرک بودن شیعیان اشاره می‌کند.

مانفیت‌ی برای غیریت‌سازی تکفیری

کتاب «معتمد ماترید من معتقد ماترید» مثل هر کتاب کلامی دیگر تمام آسمان و ریسمان را با هم بافته است تا فرقه ناجیه را برای خواننده و مخاطب خود حفته کند. طبیعی است که گفتار مذاهب اسلامی به خصوص در عرصه کلامی در طول تاریخ همواره بر روش مونولوگ استوار بوده است و ارزشی در دیالوگ نمی‌بینند و همواره از گفتگوی برابر گریزان اند. از همین رو زبان مذاهب زبان حق از پیش تعریف شده هستند و همواره در قضاوت یک‌جانبه عمل می‌کنند. کتاب آقای اسلام‌جار نیز از قاعده مستثنی نیست و بر سیاق، نفی، طرد و یک غیریت‌سازی شدید فرقه‌ای به نگارش درآمده است.

تکفیر شیعیان نه اولین بار است که توسط نوراحمد اسلام‌جار مطرح می‌شود و نه آخرین مورد خواهد بود. همه مذاهب به دنبال معرفی فرقه ناجیه هستند و دیگران را بر باطل می‌دانند. در همه مذاهب کم‌وبیش احکامی بر بطلان و یا گاهی کفر نحل‌های دیگر وجود دارد. اما کتاب اسلام‌جار به نحوی مانفیت‌ اعتقادی برای گروه طالبان به شمار می‌رود. کافی است تا رخداد‌های اخیر را در پرتو این کتاب مرور کنیم تا بدانیم که این کتاب فراتر از کنج عزلت مدرسه رفته و تبدیل به واقعیت عملی و عینی در کشور گردیده است.

انکار مذاهب به جز یک مذهب، آن‌هم با قرائت طالبانی، در افغانستان در سخنرانی وزیر تحصیلات طالبان، صدور نامه متحدالمال برای پاکسازی کتابخانه‌های دانشگاه‌ها از کتاب‌های مخالف مذهب حنفی، پاکسازی نهادهای عدلی و حقوقی از شیعیان حتی در مناطق شیعه‌نشین، تشکیل شورای علما برای شیعیان از عالمان سنی‌مذهب و مهم‌تر از همه کشتارهای زنجیره‌ای شیعیان که در ماه‌های اخیر افزایش یافته است نشانه‌های روشن از هماهنگی عملی با محتوای کتاب آقای اسلام‌جار است.

به خصوص که این کشتارها اکنون به سمت عالمان دینی سمت‌وسو یافته است و از هرات شروع گردید است. با تمام فجایعی که در طی ماه‌های اخیر در هرات تحت حاکمیت نویسنده کتاب «معتمد ماترید من معتقد ماترید» صورت گرفته است، اما هیچ اقدام جدی از سوی اداره محلی ولایت هرات برای شناسایی یا دستگیری عاملان قضایای تروریستی اخیر صورت نگرفته است. جالب این است که در پی قضایای اخیر حتی هیچ یک از مسئولان طالبان ابراز ناراحتی نکرده و تمام قضایا را با سکوت مطلق همراهی کرده اند.

در واقع کتاب اسلام‌جار توجیه شرعی و مذهبی و جواز برای هرگونه کشتار روافض، این بددینان عصر، است. زیرا این کتاب بنای محکمی برای غیریت‌سازی فرقه‌ای و مذهبی در درون مرزهای کشور ایجاد می‌کند که هرگونه توافق و اجماع ملی را از بنیاد ناممکن می‌سازد. شکاف‌های اجتماعی بر هر امر سیاسی و حقوقی دیگر قابل ترمیم است ولی غیریت‌سازی و کشیدن مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی میان شهروندان به روایت کتاب اسلام‌جار، هرگز به نقطه جمع نمی‌رسد. زیرا در غیریت‌سازی براساخته در این کتاب هیچ تسامح تساهلی وجود ندارد. افراد یا بر نحل‌ه حق هستند یا بر نحل‌های منحرف. طبیعی است که در فرهنگ مذاهب اسلامی با همین قرائت تنها دور راه وجود دارد: یا پذیرش مذهب حق و یا تباهی و نابودی.



مخالفان طالبان نمی‌توانند روی هیچ چیزی توافق کنند

منبع: مجله فارن پالیسی

نویسنده: لین اودونل

ترجمه: محمد سخی رضایی



قومی که پس از سقوط جمهوریت از افغانستان فرار کردند، کسانی که جز پس گرفتن پول‌ها، املاک و پرستیژشان، برای آن‌ها اهمیت ندارد، در این کنفرانس نمایندگی می‌کرد.

اما حضور اسماعیل خان سبب شد که احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی، که زمانی در بین مردم محبوب بود، با اینکه در دوشنبه زندگی می‌کند زیاد در کنفرانس ظاهر نشود. دستیاران مسعود گفتند که او مصروف بوده است. بسیاری از جوانان افغانستان که به او به حیث رئیس جمهور آینده افغانستان امید بسته بودند، اکنون چیزی بیش از یک کیش شخصیتی که تلاش می‌کند در ظاهر مانند پدرش، احمدشاه مسعود، رهبر ائتلاف جنبش شمال سابق، باشد نمی‌بینند.

به تبعیت از آمریکا، اکثر کشورهای غربی از مقاومت مسلحانه علیه طالبان حمایت نمی‌کنند. از نظر شیندلر بی‌میلی به بازگشت به جنگ در افغانستان قابل درک است. اما به باور او " هنگامی‌که مخالفان طالبان گردهم می‌آیند شما باید در آنجا حضور داشته باشید تا شکل‌گیری یک دیدگاه بدیل برای دوران پسا طالبان را تسهیل کنید."

شیندلر تاکید کرد، "همیشه بحث بر سر این جناح و آن جناح است. برخی از مخالفان در این نشست‌ها حضور نمی‌یابند چون رقبای آن‌ها حضور یافته‌اند. این رویکرد چگونه می‌تواند مفید باشد؟ ما شاهد چنین رویکردی در مدت بیشتر از ۲۰ سال بوده‌ایم. اکنون دیگر هیچ کسی معذور نیست."

بدون هراس، دکان گفتگوی دیگری این هفته برای سومین دور در ویانا باز می‌شود. علی‌میشم نظری سخنگوی جبهه مقاومت ملی از دو شنبه پایتخت تاجیکستان گفت آن‌ها در نظر دارند یک استراتژیی پساتالبان را در آن‌جا یا هر جای دیگری نهایی بسازند.

در حالی‌که ماهانه ده‌ها میلیون دالر پول نقد را با هدف کاهش تاثیرات بحران انسانی به افغانستان کمک می‌کند " اما با چالش‌های واقعی برای مصرف شفاف آن‌ها پس از اینکه طالبان این پول‌ها را در اختیار می‌گیرند، رو به رو است." آخرین خودارزیایی سازمان ملل چیز تازه‌ای برای آینده پساتالبان ندارد.

جواب‌های اندکی در اجلاس دوشنبه ارائه شد. اسماعیل خان، در حالی‌که پیراهن و تنبان سفید به تن داشت و دستمال سیاه و سفید برسر، مانند ستاره‌های راک در کنفرانس ظاهر شد و در لابی هتل پنج ستاره‌ای که کنفرانس در آن دایر شده بود برای گرفتن عکس سلفی ژست می‌گرفت. خان در روزهای آخر جمهوریت زمانی که رهبری خیزش‌های مردمی در هرات را به عهده داشت توسط طالبان دستگیر شد و اکنون در ایران زندگی می‌کند. وقتی از او پرسیده شد آیا با اجازه ایران به نشانه افزایش بی‌چبری این کشور در برابر طالبان به دوشنبه آمده است، جواب رد داد. جز شکارچیان عکس‌های سلفی، بسیاری از اشتراک کنندگان در کنفرانس با حضور خان در این کنفرانس مخالف بودند و او را نشانه یک محافظ شکسته سابق می‌دیدند.

یکی از اشتراک کنندگان که نخواست نامش افشا شود گفت: "اگر او برگردد، تفاوتی در وضعیت فعلی ایجاد نمی‌شود." " آدم‌های زیادی را کشت، سپس به مدت ۲۰ سال از نزدیک زیر نظر بود. آمریکایی‌ها او را با هواپیماهای بدون خلبان زیر نظر داشتند. آن‌ها نبض او را کنترل می‌کردند. بدون این کار او مانند سابق عمل می‌کرد. و این برای افغانستان خوب نیست.

اسماعیل خان از شورای مقاومت ملی، ائتلافی از جنگ سالاران مانند عبدالرشید دوستم، معاون پیشین رئیس‌جمهور، عطامحمد نور و دیگر چهره‌های منطقه‌ای و

اشاره: فقدان یک راهبرد مشخص در میان مخالفان طالبان و عدم هماهنگی لازم در مبارزه با این گروه یک واقعیت تلخ و شکننده است. متأسفانه علی‌رغم مشترکات بسیار مخالفان و علی‌رغم اینکه همگی قربانی هیولای تروریسم و مداخلات بی‌شرمانه خارجی در افغانستان و همگی آواره در دیار غربت هستند، اما با تاسف اختلافات جناحی و شخصی به مثابه سم کشنده در میان آنان عمل می‌کند.

نوشته زیر اگرچه به طور مبالغه‌آمیز و تا حد زیادی همگام با متحدان بین‌المللی طالبان موضوع اختلافات داخلی را برجسته می‌سازد. اما واقعیتی است که نمی‌شود آن را انکار کرد. نشریه راه عدالت بدون اینکه با ادبیات به کار رفته در این نوشته موافق باشد، تنها به عنوان یک تلنگر به مخالفان طالبان این دیدگاه را منعکس می‌کند و امیدوار است که بزرگان و گروه‌های تاثیرگذار در افغانستان یک‌بار دیگر و بدون درنظرداشت اختلافات سلیقه‌ای و جناحی برای رهایی مردم و آزادی افغانستان با همدیگر متحد شوند. بدون شک در این صورت می‌توانند تغییرات جدی در عرصه سیاسی کشور به وجود آورند.

(نشریه راه عدالت)

شواهد بی‌شماری از قساوت‌های طالبان بر مردم افغانستان و تهدید امنیت بین‌المللی طی این دو سال پس از بازگشت آن‌ها به قدرت وجود دارد. ادارات مختلف سازمان ملل از نقض آشکار حقوق بشر، تولید و صدور هروئین و متامفتامین و حمایت از گروه‌های تروریستی و جهادی در سطح منطقه و حتی تا اروپا توسط طالبان، گزارش می‌دهند. براساس اظهارات حکومت مجارستان گروه طالبان در قاچاق انسان به اروپا و جمع‌آوری پول برای ترور دست دارد. نبیل بر این باور است که "در منطقه‌ای پر از سلاح‌های هسته‌ای، طالبان در تلاش دست‌یابی به سلاح اتمی تاکتیکی است، حتی اگر از بمب هسته‌ای استفاده نکنند، برای سودجویی شان خوب است."

عدم توجه جامعه جهانی به تهدیدات جدید از افغانستان، به بیان هانز جاکوب شیندلر رئیس ارشد پروژه مبارزه با بنیادگرایی مستقر در برلین و نیویارک، به معنای "به آینده پشت کردن" و تکرار جنایات القاعده در همکاری با طالبان درسال ۲۰۱۱ در ایالات متحده است.

برخی از کشورها برای ضربه زدن به ایالات متحده از طالبان حمایت کردند و حالا می‌فهمند که این کار به ضررشان بوده است. پاکستان، که از طالبان برای ایجاد مانع بر سر راه هند برای جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای‌اش استفاده می‌کرد، شاهد حملات مرگبار تروریستی با هدف ضربه زدن به دولت این کشور توسط گروه تحریک طالبان پاکستان بوده که از گروه‌های نزدیک به طالبان افغانستان است.

تاجیکستان که همواره نگران فعالیت‌های تروریستی از خاک افغانستان بوده است و به شکل عمل‌گرایانه با تحولات افغانستان برخورد کرده است، تهدیدات طالبان را درک می‌کند و در سال جاری شاهد چندین حمله بوده و سلاح، مهمات، منابع مذهبی و پول نقد از تروریست‌ها کشف کرده است. طالبان بمب‌گذاران انتحاری جماعت انصارالله که از جمله گروه‌های تروریستی و همسو با این گروه است را به مرزهای مشترک بین افغانستان و تاجیکستان منتقل می‌کند.

اما با تقویت جایگاه طالبان و بی‌توجهی سازمان‌های بین‌المللی، گزینه‌های عملی برای مقابله با این گروه چیست؟ شندلر در گفت‌وگویی با مجله فارن پالیسی گفت سازمان ملل در تنگنا قرار دارد: از یک سو سازمان ملل در "وضعیت گروگان‌گیری مجازی"، قرار دارد؛ برای تأمین امنیت کارکنان خود در افغانستان به طالبان متکی است،

فقر و حکمروایی درافغانستان

✍️ یارمحمد باقری

پیروز شود. دردهه هفتاد قرن بیستم سازمان ملل متحد اهداف «هزاره /MDGs» را برای جهان توسعه یافته تعریف کرد و در ۲۰۱۵ فقرزدایی و محو کامل فقر را در راس اهداف «توسعه پایدار» گنجانید. فقرممکن است از عوامل طبیعی و حوادث غیر ارادی نیز ناشی شود ولی غالباً این پدیده، ماهیت انسانی داشته و محصول سوء مدیریت و ناکارآمدی در حکمرانی است . فقر در بسیاری از اجتماعات از رفتار نا سنجیده، ظالمانه و تصرفات دلبخواهانه حاکمان در منابع ملی ناشی می شود. حکمروایی شایسته و رفتار عالمانه حاکمان، می تواند ریشه های فقر را بسوزاند اما از جانب دیگر حکمروایی نا کارآمد و سلطه حاکمان نالایق و نادان، می تواند فقر زا و نکبت آفرین گردد. دراین جستار رابطه فقر و حکمروایی درجهان و افغانستان به اختصار تحلیل شده است.

۱- فقر چیست؟

به نا توانی انسان در تامین نیازهای اساسی و حیاتی زندگی اش ، فقراطلاق می شود. در مورد فقر اندیشمندان اقتصاد، تعاریف متعددی را ارائه نموده اند، که محور همه

ی تعاریف را همانا کمبود درآمد نسبت به ضروریات اساسی زندگی افراد تشکیل می دهد. فقر عبارت از شرایطی است که در آن افراد ضروریات اساسی زندگی را نداشته و برای خرید آنها دچار کمبود درآمد هستند.

فقر معمولاً به دو صورت در نظر گرفته می شود:

۱ – فقر مطلق: حالتی است که افراد برای زنده ماندن با مرگ دست و پنجه نرم می کنند.

۲ – فقر نسبی: وضعیتی است که فرد نسبت به سطح زندگی جامعه فقیر شناخته می شود. مثلاً، ممکن است فردی مایحتاج ضروری برای ادامه حیات را داشته باشد، اما، سطح زندگی او نسبت به سطح زندگی موجود در جامعه پایین تر باشد. خط فقر به کدام معنی به کار می رود؟

خط فقر را می شود خیلی ساده به خط فقر اسمی (عددی) و خط فقر واقعی تقسیم کرد.

خط فقر اسمی همان است که اعداد و ارقام به عنوان خط فقر در نظر گرفته می شود. بنا بر تعریف بانک جهانی، کسانی که روزانه کمتر از ۱/۹۰ دالر امریکای درآمد

فقر و حکمروایی در افغانستان

✍ یارمحمد باقری



بحران مزمن سراسر زندگی مردم را تسخیر کرد. هجوم به سوی بانکها و ترس و دلهره در روزهای نخست آمدن طالبان، نشانه‌های از قیام قیامت در افغانستان را تبارز می‌داد. ده‌ها هزار زن از بخش خصوصی و عمومی اخراج شدند و کارگاه‌های شخصی شان مسدود گردید و یک صد و چهل هزار متقاعد در کل سال ۱۴۰۱ نتوانستند حتی یک افغانی از مطالبات خود را از نهاد امارت طالب بگیرند. ده‌ها هزار هموطن کارآفرین و سرمایه‌گذار و ده‌ها هزار تحصیل کرده و سرمایه‌بشری از کشور متواری شدند و همین بود که (اوچا) دفتر هماهنگ‌کننده کمک‌های بشری ملل متحد در کل کشور نیازمند کمک‌های بشردوستانه معرفی کرد. سازمان دیدبان حقوق بشر اخیراً اعلام کرد که در سال ۲۰۲۲ کاهش شدید دوترا، بحران نقدینگی ریشه دار، افزایش قیمت مواد غذایی و سائزاقلام ضروری بروخامت اوضاع افزود و ۹۰ درصد از مردم کشور را در طول سال دچار نا امنی غذایی ساخت. از این میان زنان و دختران بیشتر متضرر گردیدند. در آخرین گزارش از سوی (اوچا)، افغانستان جزء پنج کشوری ارزیابی شده که بیشترین نیاز را به کمک‌های بشری در جهان دارد. این سازمان می‌گوید که در سال آینده میلادی (۲۰۲۴) افغانستان به مبلغ ۳ میلیارد دلار کمک بشری احتیاج دارد. به دلیل فقدان بودجه از ماه می تا نوامبر سال جاری بیش از ده میلیون نیازمند به این کمک‌ها از دسترسی به کمک‌ها محروم ماندند.

سخن پایانی

حسن آخند رئیس شورای سرپرست امارت طالبان، در همان ماه‌های نخست به قدرت رسیدن مجدد این گروه، در واکنش به افکار عمومی در کلان شهرها که طالبان را عامل فقر و سقوط اقتصاد کشور می‌دانستند؛ گفت: «ما به مردم وعده رزق نداده ایم و رازق خلق خداوند است». او در همین پیام خود با اذعان به اینکه مردم با آمدن طالبان گرفتار فقر و فلاکت شده‌اند، تقصیر فقر را به گردن دولت پیشین انداخت و طالبان را بی تقصیر معرفی کرد. حکمروایی بر مبنای این نوع اندیشه، هیچ پیوندی با فقر وسیه روزی خلق ندارد. در این نوشته اگرچه به اختصار از منابع مستقیم و دست اول نشان دادیم که فقر ثمره حکمروایی بد و نا کارآمد است و حکومت قبلی با مشکلاتی که داشت اما در مبارزه با فقر در سایه حمایت شرکای بین‌المللی خود، می‌توانست موفق شود اگر طالبان جنگ و تخریب شان را گسترش نمی‌دادند. این فقری که بعد از دو سال و چند ماه حکمروایی طالبان بیش از ۹۷ درصد یک ملت را تحقیر می‌کند و عذاب می‌دهد، ثمره نامیمون درخت حکمروایی طالبان است. مشاهده صف‌های طولیل مردم گرسنه، رنگ پریده و خاک آلود در انتظار کمک‌های بشری، مجموعه‌هایی از زنان و کودکان گدا نانوائی‌ها، درامکن عمومی در شهرها، برای حکمرانان طالب یک پدیده ی عادی است و هیچ حسنی را در هیچ مقامی از حکومت تحریک نمی‌کند. چون در توهم آنان خداوند مسئول رزق خلق خود است نه آنان. در نتیجه بسیار طبیعی است که این مدل از حکمروایی نه پلانی برای کاستن از فقر داشته باشد و نه سیاست‌های در راستای فقرزدایی عیار گردد. چون هیچ رابطه بین فقر و حکمروایی بر این مبنای وجود ندارد.

عنوان یک کشور توسعه یافته و ثروتمند آسیا فقط در نهاد «حکومتی» با هم متفاوت اند و گرنه یک فرهنگ و یک جغرافیا و یک ملت را دارند. عین همین مقایسه را می‌توان در مورد دو آلمان قبل از دهه ۱۹۹۰ و پیش از تخریب دیوار برلین، انجام داد. تفاوت در پیشرفت و رشد چشمگیر اقتصاد و صنعت و عبور از خط فقر، ناشی از نوعیت «حکومت» و «ساختار سیاسی» این نوع از دولت‌ها بوده و نه عامل دیگر.

ب) پیوند فقر و حکمروایی در افغانستان

سیمای زندگی انسان افغانستانی سالها است که از اثر فقر مکدر است و این پدیده شوم ده‌ها میلیون شهروند را در اقصا نقاط این اقلیم زجر می‌دهد. فضای اخلاقی و اجتماعی زندگی را متاثر ساخته و نرخ جرایم و انواع خشونت را افزایش داده است. اینکه این پدیده مستقیماً به نوع حکومت داری بر می‌گردد، جای تردید ندارد. اما در ماه‌های اخیر مکرر از سوی نهادهای معتبر و مسئول وابسته به ملل متحد، زنگ هشدار نسبت به افزایش فقر و شیوع گرسنگی به صدا درآمده است. در یکی از آخرین گزارش‌های مستند واقعیت فقر بدین صورت گزارش شده است: «هم اکنون از هر ۵ نفر شهروند افغانستان ۴ نفر زیر خط فقر سقوط کرده‌اند». اما گزارش‌هایی هم هست که درصد فقیران را از این هم بیشتر توصیف می‌کنند. برخی از آمارها بالای ۹۵٪ از مردم را نیازمند کمک‌های عاجل بشردوستانه و سقوط کرده در زیر خط فقر می‌گویند.

در سال‌های اولیه تأسیس جمهوری در افغانستان، تمامی شاخص‌های رشد اقتصادی مثبت بود. البته کمک‌های سخاوتمندانه شرکای بین‌المللی کشور، سرمایه‌گذارهای سکرتور خصوصی، کار و اشتغال را رونق داد و این دو عامل در کاهش فقر بسیار مؤثر بود. نرخ فقر در سال‌های ۲۰۰۷ کمتر از ۳۶٪ است. این نرخ تا چهار سال بعد یعنی ۲۰۱۱ هم ثابت ماند با اینکه رشد اقتصادی کشور افزایش یافته بود اما بنا به دلایل دیگر نرخ فقر کاهش نیافت. روند رشد فقر با خروج نیروهای نظامی بین‌المللی در ۲۰۱۴ و افزایش نا امنی و خشک سالی‌های متوالی بازم افزایش یافت و در ۲۰۱۹ این وضعیت به ۵۲٪ جمعیت تسری پیدا کرد. وزارت اقتصاد جمهوری و بانک جهانی هر دو سال یک گزارش مستند از وضعیت اقتصادی و فقر تهیه و منتشر می‌کردند بر اساس گزارش این دو نهاد در سال ۱۳۹۴ نرخ رشد فقر به ۶۹ درصد رسید و البته مشکل کوئید ۱۹ و رشد نرخ تورم هم بردیگر عوامل اضافه شده وضعیت را در سال‌های بعدی وخیم تر ساخت و خانوارهای نزدیک به خط فقر بیشتری هر روز در زیر خط فقر سقوط کردند.

در عصر جمهوری علاوه بر رونق شدید بازار کار و نرخ بالای امید به زندگی نزدیک یک میلیون نفر شاغل در کل کشور وجود داشت که ۱۴۰ هزار نفر از آن میان از زنان تشکیل می‌دادند. در دهه اول این دوره تنها پنج شرکت مخابراتی یک صد هزار شغل ایجاد کردند و ۱/۶ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری داشتند.

با سقوط جمهوری بر اساس گزارش دفتر توسعه ملل متحد در همان سال نخست سلطه طالبان، بیش از ۷۰۰ هزار شغل از دست رفت و اقتصاد کل کشور ۲۰٪ افت نمود. رشد اقتصادی کشور در سال ۱۴۰۰ ۳/۶ درصد پیش بینی شده بود با سقوط نظام به منفی ۱۲/۴ درصد تنزل نمود.

غفاری صحابی از جمند پیامبر نقل شده است که فقر و ایمان در یک موضع قابل جمع نیست. یعنی از دری که فقر وارد شود ایمان از در دیگر خارج می‌شود. فقر همسایه در به دیوار کفر است. تجربه زندگی نیز همین انگاره را تأیید می‌کند. ایمان و اخلاق در بستر اجتماعی متأثر از فقر عقیم می‌شود. اکثریت مردم در برابر جذب‌های پول و دارایی و «نام و نان» از جاده درستی و راستی منحرف می‌شوند. به همین دلیل است که در محیط‌های فقر زده و محروم از توسعه، گل‌های مکارم اخلاقی و محاسن رفتاری بسیار به ندرت در روان‌های آدمیان شکوفا می‌شوند. چون فقر مانع بزرگ تعالی اخلاقی و سلامت روانی انسان است. ضعف اخلاق و کاستی ایمان در چنین محیطی یک قاعده است. موارد اندکی اگر خارج از این وضع باشد در حکم استثنا خواهد بود. در نتیجه، با وجود فقر به فکر باروری گل‌های ایمان و اخلاق متعالی نباید بود. جامعه فقیر اغلب یک جامعه محروم از اخلاق متعالی و بدور از ایمان معنوی خواهد بود.

۴- پیوند میان فقر و ماهیت حکمروایی

اینکه فقر یک پدیده انسانی و ناشی از رفتار انسان از جمله تدبیر حکومتی است و یا محصول اراده نیروهای ماورایی، نظر‌ها متفاوت است. سنت دیو بندی و رهبری طالبان افغان معتقد است که رزق و فقر و غنا همه مربوط به اراده خالق کائنات است و حکمران و حکومت کدام نقش و یا مسئولیتی در زمینه ندارند. اما عالمان علم اقتصاد و سیاست، فقر را نتیجه مدیریت ناصواب حاکمان و نا کارآمدی حکومتمداری توصیف می‌نمایند. بر مبنای این دیدگاه، بین حکمروایی بد و شیوع فقر رابطه معناداری وجود دارد. حکمروایی خردگرا و مبتنی بر علم و هنرمدیریت، می‌تواند فقر را محو کند و زندگی جمعی بشر را از سایه شوم این عامل تحقیر و نکبت آدمی تظہیر نماید. در برخی از متون معتبر دینی ما، حکومت «چور» عامل هر نوع تباهی و فسادی در زمین است. از این نظر، فقر و نفی کرامت بشر از میوه‌های تلخ درخت «ولایت والیان چور» است. داده‌های تجربی که این نظر را تأیید می‌کند در حد قابل قبولی در همه جا در دسترس است.

الف) رابطه فقر و حکمروایی در مقیاس جهانی

عجم اوغلو و رابینسون در «چرا ملتها شکست می‌خورند؟» مستندات محکمی را برای تأیید فرضیه «وجود رابطه معنا دار بین ماهیت حکمروایی و فقر» و توسعه نیافتگی، گرد آورده‌اند. بر اساس نظریه مطرح شده در این کتاب ارزشمند، عاملی اصلی شیوع فقر در میان ملت‌های خاص و سبب اصلی کاهش فقر در میان ملت‌های دیگر در سراسر جهان، « نهاد حکمروایی» است. نهادهای استثماری و حکومت‌الیکارشی‌های که فقط در پی منافع خاص خود شان هستند، همیشه از شکل‌گیری نهادهای فراگیر و متنوع که بر مبنای رقابت مثبت و سازنده شکل می‌گیرد، مانع شده و از رشد اقتصادی و رونق کار و تجارت آزاد جلوگیری می‌کنند. بهره‌مندی از فرهنگ و جغرافیا و تبار انسانی یکسان، اقتصاد را شکوفا نمی‌سازد و صنعت و پیشرفت را به ارمان نمی‌آورد. آنچه ایالت‌های هم‌مرز امریکای شمالی و مکزیک را در مقیاس فقر و غنا متمایز می‌سازد تنها «نوع حکمروایی» است. «کره شمالی» با داشتن جمعیت میلیونی گرسنگان و «کره جنوبی» به

در رویکرد نیازهای اساسی، فردی فقیر محسوب می‌شود که قادر به تأمین الزامات مادی زنده‌گی در سطح حداقل تعریف شده نیست، اما در رویکرد قابلیت، فردی فقیر است که فاقد قابلیت‌های اساسی، برای انجام برخی کارکردها و فعالیت‌ها است.

۲- عوامل فقر

پدیده فقر از عوامل عدیده‌ای ناشی می‌شود. اما مهم‌ترین این عوامل را می‌توان به صورت خلاصه در موارد ذیل نشان داد:

الف) جنگ و نا امنی: از مهم‌ترین عوامل ایجاد و شکل‌گیری پدیده فقر از قدیم الایام جنگ است. فقر و یا توسعه آن با پدیده نامیمون جنگ رابطه مستقیم دارد. با نبود امنیت و حاکمیت وحشت، سرمایه‌گذاری و اشتغالزایی از محیط زندگی غایب می‌شود و کارآفرینان همراه ابتکار و سرمایه‌خویش به جاهای امن کوچ می‌کنند. حاکمان منابع توسعه‌ای را در امر پیشبرد جنگ تخصیص می‌دهند. به همین دلیل جنگ رشد اقتصادی را منفی می‌سازد و تعداد فقیران را در جامعه بیشتر می‌کند. افزایش فقر در جامعه گاهی نتیجه مستقیم جنگ است. جنگ طالبان در ۲۰ سال عصر جمهوریت، علت اصلی توسعه متداوم فقر در افغانستان بود. نبرد اکراین فقر را در سراسر جهان افزایش داد.

ب) بیکاری: نبود شغل و نداشتن اسباب و عوامل کار و تولید و یا ارائه خدمات می‌تواند فقر و ناتوانی را در خانواده و اجتماع تشدید نماید و افراد جویای کار و فعال اگر امکانات کارایی و پیدا کردن شغل را نداشته باشند، به کام هیولای فقر می‌افتند و در تأمین ما یحتاج زندگی خود و خانواده خود ناتوان می‌شوند. فقر همه جا و همیشه فرزند شناخته شده‌ای بیکاری و نبود شغل است.

ج) حوادث و بلایای طبیعی: گاهی فقر از عوامل طبیعی ناشی می‌شود. زلزله، سیل و شیوع برخی از بیماری‌های واگیر دار همانند کوئید ۱۹، دارایی‌ها و توانمندی‌های انسان‌ها را نابود می‌سازند و فقر را بر زندگی مستولی می‌کنند. در حالی که دولت‌های جهان به پیروی از اصول توسعه پایدار ملل متحد به سوی کاستن از فقر و رسیدن به زندگی عاری از عارضه فقر و گرسنگی در حرکت بودند و قرار بود که تا سال ۲۰۳۰ نرخ فقر را به کمترین و نازلترین رقم برسانند. شاخص فقر در جهان ۱۵/۲ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۸/۲ درصد در سال ۲۰۱۹ رسیده بود. اما کوئید ۱۹، فقر را در سطح جهان به شدت توسعه داد و در سال ۲۰۲۰ به همین دلیل، تعداد ۷۱ میلیون انسان در سراسر جهان در فقر شدید گرفتار بود.

د) نا کار آمدی حکمروایی: تجربه ممتد در اکثر نقاط جهان نشان داده است که بهره‌مندی از حکومتداری خوب، جامعه را در کاستن از فقر کمک می‌کند. مدیریت کلان و کارآ می‌تواند ریشه‌های فقر و ناتوانی را بسوزاند و در همه جا ظرفیت‌های انسانی را تقویت کند و منابع را به خوبی و به موقع در موارد خود تخصیص دهد و در مجموع، حکمروایی خوب واقعاً در فقرزدایی معجزه می‌کند. حکمروایی موفق در چین، بهترین شاهد برای اثبات وجود رابطه معنا دار بین محو فقر و حکمروایی کارآمد است. البته نمونه‌ها و مدل‌های موفق از حکومتداری خوب در جهان فراوان است. هنر مدیریت فقر در چین، با توجه به جمعیت یک میلیارد و حدود چهارصد میلیونی این کشور، روشنترین پیام را برای همه جهان دارد. در چنین محیطی صفرساختن فقر بیشتر به یک معجزه می‌ماند تا نوعی تدبیر بشری.

۳- پیامدهای فقر

پدیده فقر تنها یک عارضه ساده و نامیمون در زندگی نیست بلکه منشا مشکلات عدیده‌ای در زندگی اجتماعی است. به گونه‌ای که همه ابعاد زندگی جمعی مردم از این پدیده اثر می‌پذیرد. در اینجا به موارد محدودی از این پیامدها اشاره می‌کنیم:

الف) بی ثباتی: فقر مانع استقرار سنتها و هنجارهای تجربه شده و برین در فرهنگ و عادات جامعه است. تحولات تند و شتابان در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی یکی از ملموس‌ترین پیامدهای فقر است. جامعه فقیر همیشه گرفتار تغییرات بنیادین و اسیر حوادث مخرب است. کشور و جامعه گرفتار فقر همواره در معرض انقلابها و جنبش‌های رادیکال و متأثر از افکار و ایدئولوژی‌های رنگارنگ است. خاستگاه حرکت‌های ساختار شکنانه و تروریستی و تندروانه اغلب جوامع فقیر است. بی‌ثباتی‌های متداوم در افغانستان بدون تردید ریشه در فقر مزمن مردم دارد. سالها است که در افغانستان لایه‌های فقیر جامعه به عشق رسیدن به بهشت موعود جنبش‌های رادیکال، از دوزخی به دوزخ دیگر سقوط می‌کنند.

ب) رشد جرایم: به اعتراف اکثر جامعه‌شناسان، انگیزه و محرک عمده جرایم جنایی در افراد جنایتکار ریشه در فقر دارد. در محیطی که نیازهای اولیه و اساسی افراد به سهولت قابل دسترس باشد و نیازمندی به شکل حاد وجود نداشته باشد، احتمال ارتکاب جرم کاهش می‌یابد. این احتیاج و نیاز شدید است که افراد را برای ارتکاب جرایم تشویق و وسوسه می‌نماید. پس فقر یک بیماری است که آثار آن در جای‌جای زندگی انسان قابل مشاهده است.

ج) تضعیف اخلاق و ایمان: جمله معروفی از ایوژر

طالبان و سیاست فقیرسازی شهروندان افغانستان

دکتر کمال‌الدین کمال



حکومت‌ها و زمامداران به طور معمول تلاش می‌کنند تا از طریق برنامه‌ریزی و اعمال سیاست‌های اقتصادی رفاه جامعه خود را فراهم نمایند. رفاه جامعه و شهروندان یک کشور در گرو تطبیق برنامه‌های اقتصادی و انکشافی و افزایش اشتغال و کاهش تورم و دسترسی آسان و با کمترین هزینه به محصولات مصرفی می‌باشد. توسعه و پیشرفت اقتصادی و ساخت زیربناها بدون عوامل همچون منابع درآمدی پایدار، پلان‌های پنج ساله و هفت ساله انکشاف اقتصادی و مدیریت منابع انسانی ممکن نیست.

از این رو دولت‌ها و حکومت‌های برآمده از متن مردم و شهروند محور تمام تلاش شان بر تحقق انکشاف و پیشرفت اقتصادی متمرکز است و برای رسیدن به این هدف از تمام ظرفیت‌های منابع انسانی و مدیریتی و منابع درآمدی و عایداتی خود به صورت درست استفاده می‌کنند و طبعاً رسیدن به این هدف بدون استفاده از کدرهای متخصص و با تجربه و منابع مالی کافی به دست نخواهد آمد.

با این مقدمه کوتاه به بررسی وضعیت فعلی مردم افغانستان و اداره طالبان خواهیم پرداخت که آیا این گروه به دنبال بهتر کردن وضعیت اقتصادی مردم است یا در قبال آن بی تفاوت بوده و یا به دنبال بدتر کردن آن است!

هرچند سطح بالای رهبری طالبان خود را در مقابل اقتصاد و معیشت جامعه و کار و بار مردم هیچگونه مسئول و پاسخگو نمی‌دانند چنان‌که برخی از آنان قبلاً گفته بودند که ما مسئول رزق و روزی مردم نیستیم و به آنان هم وعده نداده‌ایم که وضعیت اقتصادی تان را بهتر می‌سازیم! اما

برخی افراد میان پایه و دون پایه طالبان و لشکر سایبری آنان تلاش می‌کنند که دستاورد اقتصادی برای خود دست و پا کنند که بلی ما تنها جنگجوی و تخریبگر خوب نیستیم بلکه اهل سازندگی و تطبیق پروژه‌های انکشافی نیز هستیم چنانکه سراج‌الدین حقانی هنگام افتتاح یک باب مسجد در جنوب شرق افغانستان این جمله را تکرار کرد! نمونه این بلاگری را این روزها در بازسازی تونل سالنگ و رنگ کردن دروازه ورودی آن و سپس تبلیغات بسیار گسترده آن در شبکه‌های اجتماعی را شاهد هستیم.

در این نوشته تلاش خواهد شد که راست‌آزمایی شود که آیا طالبان واقعا اقتصاد و معیشت مردم را بهبود داده است یا آن را به مراتب بدتر از گذشته کرده است. پیش از راست آزمایی بهتر است به چند گزارش توجه شود:

بانک جهانی در تازه ترین گزارش خود در پنجم دسامبر ۲۰۲۳: «بیکاری و فقر در افغانستان افزایش یافته است و بیش از ۱۵ میلیون نفر گرفتار ناامنی غذایی و سوء تغذیه می‌باشند. طبق یافته‌های این گزارش صادرات افغانستان در سال گذشته دو درصد کاهش یافته و به یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دالر رسیده است»

اما دفتر معاونت اقتصادی رییس الوزرای طالبان گفته است: «با تطبیق پروژه‌های بزرگ اقتصادی زمینه اشتغالزایی را برای مردم فراهم کرده و مشکلات اقتصادی مردم حل شده است».

بانک جهانی در گزارش قبلی خود در مورد وضعیت اقتصادی افغانستان گفته بود که نرخ بیکاری در این کشور دو برابر (صد فیصد) افزایش یافته است.

طالبان و سیاست فقیرسازی مردم

سیاست‌ها و اقدامات اعلام شده و غیر اعلامی طالبان با آنچه برخی از رهبران این گروه اعلام می‌کنند در تضاد قرار دارد و جالب این است که طالبان آن بخش از گزارش بانک جهانی را که به نفع شان باشد بسیار از آن استقبال می‌کنند و بخش دیگر که بیانگر واقعیت میدانی افغانستان است اما به نفع طالبان نیست شدیداً رد می‌کنند.

سیاست فقیرسازی مردم توسط اداره طالبان از چند

طریق انجام می‌شود که به صورت فشرده بیان می‌گردد:

۱. تخریب و از بین بردن دارایی مردم

طالبان بر بنیاد همان سیاست که در دوره شورسگری علیه حکومت قبلی افغانستان انجام می‌داد که سرک‌ها، پل و پلیچک، مکاتب، مساجد و کلینک‌ها و شفاخانه‌ها را مورد حمله و تخریب قرار می‌داد که آمار بلند و مستندی در این زمینه از خود بر جای گذاشته‌اند، در دوره سلطه آنان این خصیصه نیز به نوعی ادامه داشته است. با وجود اینکه در دنیا امروز زمامداران تلاش می‌ورزند که رضایت مردم را از طریق اعمار و سازندگی و تطبیق پروژه‌های اقتصادی و عام المنفعه و افزایش رفاه و درآمد سرانه به دست آورند اما طالبان کاملاً در این مدت بر عکس عمل کرده است. قطع درختان میوه در جوی نو ارزگان، قطع درختان میوه در یکی از مناطق ولایت زابل، قطع درختان در بند کوسه ولسوالی ورس بامیان، تخریب خانه یکی از وکلای پیشین پارلمان در ولسوالی زدران ولایت خوست، آتش زدن خانه شکیلا هاشمی در چند روز گذشته در شهر کابل، آتش زدن خانه و کتابخانه فضل احمد معنوی وزیر پیشین عدلیه در ولایت پنجشیر، آتش زدن خانه‌های مردم در قریه‌جات ولایت جوزجان به نام جن و پری، تخریب سرک اتصالی در یکی از شهرک‌های بامیان، آتش زدن عمدی بازار بلخاب، تخریب خانه‌های برخی از جنگجویان و مبارزان جبهه مخالف طالبان در اندراب و پنجشیر و بلخاب و... همه و همه با چند هدف صورت می‌گیرد، یک، تضعیف و از بین بردن اقتصاد لاغر مردم و فقیرسازی بیشتر آنان و دو، زهر چشم گرفتن از مخالفت مردم با اداره طالبان که این نوع سیاست شبیه سیاستی است که اسرائیل علیه مردم و به خصوص مبارزان فلسطینی از گذشته تا کنون در تخریب منازل و از بین بردن اموال و دارایی آنان در سرزمین فلسطین استفاده کرده و می‌کند.

۲. ممنوعیت کار زنان

بر اساس سیاست اعلامی طالبان، علاوه بر ممنوعیت کار خانم‌ها در ادارات دولتی، از کار و اشتغال آنان در سکتور خصوصی و حتی از کار در تشبث‌های خود اشتغالی از قبیل آرایشگاه‌ها و فروشگاه‌ها نیز منع شده‌اند در حالی که در میان ۵۵ کشور اسلامی اداره طالبان تنها اداره‌ای است که به

نام اسلام و تطبیق شریعت زنان را از تمام حقوق انسانی و اسلامی شان محروم کرده است.

هرچند بخشی از این تفکر به اندیشه منجمد قبیله‌ای و عشیره‌ای بر می‌گردد اما اینک بنام اسلام نصف از جامعه از فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی باز داشته شده‌اند. پیامد این سیاست متحجرانه و قبیله‌ای گسترش فقر و بیکاری در جامعه افغانستان بوده و خواهد بود. چنانکه بر اساس گزارش‌های نهادی بین‌المللی میزان فقر در حاکمیت طالبان به بالای ۹۷ درصد در جامعه رسیده است که یک آمار بسیار وحشتناک در تاریخ افغانستان است و این کشور را در ردیف سودان و کانگو قرار داده است. بنابراین اداره طالبان از طریق اعمال این نوع سیاست به دنبال فقیرسازی مردم افغانستان است و چنانکه آثار و پیامدهای مخرب آن هر چند مدت توسط نهادهای بین‌المللی منتشر می‌شود.

۳. مصادره دارایی برخی از مردم و فعالان اقتصادی

یکی از سیاست‌های فقیرسازی جامعه سختگیری بر تاجران و فعالان اقتصادی است. علیرغم ادعای تأمین امنیت که طالبان می‌کند، در بسیاری از موارد تاجران و فعالان اقتصادی امنیت مالی و جانی ندارند و هر کدام از اعضای طالبان می‌تواند از تاجران و فعالان اقتصادی بدون ترس از پیگرد و بازخواست اخذی نمایند. حال نام این اخذی گاهی ممکن است مالیات باشد، گاهی کمک به اصطلاح به مجاهدین و گاهی عشر و زکات! گزارش‌های متعددی از نقاط مختلفی افغانستان وجود دارند که برخی از اعضای طالبان یا افراد نزدیک به آنان در تبابی با محکمه طالبان علیه اموال و املاک مردم غیر پشتون ادعایی را مطرح نموده و آن را به محکمه می‌کشاند. محکمه طالبان نیز با احضار طرف دعوا با تهدید و گاهی به زندانی کردن آنان به نفع افراد خود و یا وابسته به خود حکم صادر نموده و اموال مردم را تصرف می‌نمایند. این مسأله در خدیر، پاتو و کیتی ولایت دایکندی، در مالستان و ناور ولایت غزنی، در پنجو ولایت بامیان، در لعل و سرچنگل ولایت غور و نقاط دیگر افغانستان مکرراً اتفاق افتاده است. نمونه دیگر این مصادره و تصاحب اموال فعالان اقتصادی، تصاحب برخی تأسیسات نفتی عباس ابراهیم زاده وکیل پیشین پارلمان و یکی از تاجران ملی توسط برخی از افراد مورد حمایت طالبان و مصادره و لاک

و مهر ۱۹ باب جابداد تجاری، آموزشی و فرهنگی این تاجر توسط حکم رهبر طالبان می‌باشد. این سیاست با هدف فقیرسازی و خروج فعالان اقتصادی از افغانستان در قبال تاجران و فعالان اقتصادی اقوام محروم از قدرت مثل هزاره، تاجیک و ... به شدت ادامه دارد.

۴. تحمیل مالیات غیرمعارف بر مردم

یکی از روش‌های فقیرسازی مردم و گسترش بیکاری در جامعه افزایش بی‌رویه مالیات و گرفتن پول از مردم به بهانه‌های مختلف می‌باشد. مردم افغانستان خصوصاً در شهرها در فقدان کار و کاسبی آبرومندانه مجبورند به دستفروشی کنار جاده و روی سرک بالای گاری رو بیاورند. اداره طالبان علاوه بر اخذ مالیات از دکانداران و فعالان اقتصادی گاهی تا ده و دوازده برابر دوره جمهوری، از دستفروشان فقیر نیز به صورت هفته‌وار مبلغی قابل توجهی مالیات می‌کند. این سیاست در قریه‌جات بگونه‌ای دیگر اعمال می‌شود. بدین صورت که طالبان با همکاری جاسوسان و همکاران خود لیستی از برخی افراد تهیه می‌کنند و سپس آن‌ها را در مرکز ولسوالی یا ولایت جلب نموده و به آنان گفته می‌شود که ما گزارش داریم که شما چند میل اسلحه دارید و باید تحویل بدهید و اگر ندهید مجبوریم شما را زندانی و مجازات نماییم و گاه برای زهر چشم گرفتن از این مردم، برخی از افراد را بگونه‌ای بی‌رحمانه شکنجه قرون وسطایی نموده تا دیگران توان و طاقت انکار در مقابل اتهام طالبان را نداشته باشند. از این رو افراد متهم مجبورند که یا اسلحه از برخی دلان خود طالب بخرند و تحویل بدهند تا زنده بمانند و یا پول سلاح را به طالبان بدهند.

علاوه بر موارد فوق، طالبان مردم را مجبور به پرداخت چند نوع مالیات آن هم چند برابر میزان مالیات دوره حکومت سابق می‌کنند. مالیات معارف، عشر و زکات، جمع آوری پول تحت عنوان کمک به مجاهدین و این اواخر تحت عنوان کمک به پناهندگان اخراج شده از پاکستان. همه این سیاست‌ها با هدف تضعیف اقتصاد مردم و گسترش فقر در جامعه صورت می‌گیرد.

۵. تعامل نامتعارف با کشورهای همسایه

یکی از سیاست‌های طالبان برای ضربه زدن به تاجران که تاکنون در افغانستان مشغول تجارت هستند، رویه نامتعارف و غیر استندرد با کشورهای که شریک تجاری افغانستان شمرده می‌شوند، می‌باشد. متوقف شدن اموال تجاری و کانتینرهای تاجران در بنادر کراچی و بسته شدن بندر تورخم به طور مکرر به روی ترنزایم اموال تجاری و برگشت دادن مکرر تانکرهای مواد سوختی از بنادر هم مرز با ایران بدون توجه به ضرر هنگفتی که متوجه تاجران و بازرگانان می‌شود، همه و همه در راستای تضعیف اقتصاد و فقیرسازی مردم افغانستان می‌باشد. حال ممکن است برخی سیاست‌های از این نوع برنامه‌ریزی شده باشد و برخی دیگر به دلیل عدم توجه به پیامدهای ناگوار آن برای تاجران و مردم افغانستان و اقتصاد این کشور صورت بگیرد.

با توجه به موارد فوق می‌توان نتیجه گرفت که علی‌رغم ادعای برخی مقامات طالبان، تا هنوز هیچ پروژه بزرگی که برای مردم ایجاد اشتغال کرده باشد تطبیق نشده و اصولاً اقتصاد طالبان یک اقتصاد سیاه و غیر شفاف است زیرا مقدار بودجه، منابع درآمدی و موارد مصرفی آن و ناظران بر آن وجود ندارد و اینکه که در ماه دهم سال ۱۴۰۲ هستیم تا هنوز بودجه سال ۱۴۰۲ اداره طالبان اعلام نشده است. این عدم شفافیت برای آشکار نشدن فساد اقتصادی مقامات طالبان و افراد میانه آن‌ها و همچنین فقیر و گرسنه نگه داشتن مردم افغانستان است تا توان طرح خواسته‌ها و مطالبان حقوق بشری و شهروندی از آنان گرفته شود و مردم تنها به فکر سیر کردن شکم خود و فرزندانشان باشند. البته این نوع سیاست در دنیای امروز جواب نداده و نخواهد داد و طالبان نیز به زودی نتیجه اعمال این نوع سیاست را خواهند دید.



نسبت عدالت و آزادی

✍️ احسان تیموری



را به فعلیت برسانند، تغییر نصاب درسی معارف، تغییر کریکولم رشته‌های دانشگاه، حذف تعدادی از رشته‌ها و دانشکده‌ها، ترویج بیش از رویه مدارس دینی در مناطق مختلف و حذف زبان فارسی از دانشگاه‌ها شواهد دیگری است که تحریک طالبان هیچ باروی به عدالت و آزادی ندارد. نتیجه این امر به عقب بردن جامعه و محرومیت از توسعه و انکشاف و ترویج بی‌عدالتی و ستم در جامعه است.

اما چه باید کرد؟

تلاش برای رسیدن به عدالت و آزادی وظیفه تمام افراد، جریان‌ها و گروه‌هایی است که از شرایط موجود رنج می‌برند و بدنبال تغییر هستند. انتخاب عنوان عدالت و آزادی از سوی این حزب به‌همین منظور است که این حذف رسالت و وظیفه اصلی خود را دفاع از حقوق اولیه و اصلی انسان افغانستانی تعریف نموده است. اما اینکه برای مبارزه از کدام تیوری استفاده کرد؟ پاسخ این است که از هر دو سنت باید استفاده کرد. چون این تحلیل‌ها در مقام نظریه پردازی است و در عالم واقع تفکیک‌ها رنگ می‌بازد و هر کدام آنها یکدیگر را حمایت می‌کند. از این رو مطابق سنت نهاد محوری باید روی عدالت نهادی تلاش شود. منتها رسیدن به آزادی و تفکیک قوای واقعی و تمرکززدایی به شکل فدرالیسم باید در اولویت قرار بگیرد چون مقدمه، پیش شرط و در عین حال ضمانت اجرای تحقق عدالت نهادی است.

مطابق سنت قابلیت محوری باید برای پرورش قابلیت‌های انسانی و ایجاد تحول در متن جامعه تلاش شود و انسان‌های عدالت‌خواه و عدالت‌پرور تکثیر شود تا از این طریق به آزادی برسیم؛ یعنی اولویت دادن به عدالت تا آزادی؛ اما این مهم، نباید ما را از ایجاد تحول در نهادها غافل نماید؛ زیرا فعلیت بخشیدن به عدالت در متن جامعه و پرورش انسان افغانستانی عادل به‌صورت درست زمانی فراهم است که از سوی حاکمیت حق برخوردار بودن عموم شهروندان از عدالت پذیرفته شده باشد. علاوه بر آن پرورش ظرفیت‌های مختلف انسان به‌عنوان یک ضرورت از سوی نهاد قدرت مورد پذیرش واقع شود. در جامعه که نهاد‌های آن علانیه نباشد یا به پرورش ظرفیت‌های مختلف انسان‌ها باور نداشته باشد، به رشد قابلیت‌های وجودی انسان آنگونه که انسانها دوست دارند نیز اجازه نمی‌دهد. و آنها را دستکاری و مطابق میل خود پرورش می‌دهد. در نتیجه تمرکز روی پرورش ظرفیت‌های انسانی ثمربخش نیست چون همواره از سوی نهادها سانسور می‌شود. پس همزمان باید در هر دو مسیر مبارزه کرد. هم برای آزادی و هم برای عدالت.

سیاسی، استحکام نظامی و امنیتی رشد کرده باشد، اما قابلیت‌های درونی انسان در آن رشد نکرده باشد، چنین جامعه‌ای در حقیقت به توسعه و انکشاف نرسیده است و نمی‌رسد و عدالت نیز به صورت حقیقی در آن محقق نمی‌شود. راه اصلی رسیدن به توسعه همه جانبه تحقق عدالت است و تحقق عدالت در گروه آزادی است؛ زیرا آزادی چیزی جز تحقق ظرفیت‌های وجود انسان نیست. در این گفتمان راه رسیدن به عدالت و آزادی تقویت نهادی مرتبط به آموزش و پرورش انسان و سرمایه انسانی است. مثل توسعه مکتب، توسعه دانشگاه، توسعه نظام سلامت. به عبارت دیگر در دسترس بودن نهادهای آموزشی و تحصیلی و سلامت برای عموم شهروندان یک جامعه بدون هیچ نوع تبعیض و محدودیت.

اما جامعه ما!

جامعه ما روزهای سیاه و سختی را سپری می‌کند. طبق دیدگاه اول نهادها عادلانه نیست و هر دو سازگار تحقق عدالت نیز ناپود شده است. در سایه اختناق مطلق، حاکمیت مبتنی بر نوک تفنگ، نشستن خشونت بجای گفتگو و مدارا، میله زندان، تفتیش عقاید، نابودی فضاهای عمومی، بستن رسانه‌های آزاد و مستقل و استخباراتی ساختن فضا دیگر سخن گفتن از آزادی‌های مدنی بی‌پوده است. در شرایطی که یک شخص غایب و پنهان از انظار عموم به‌عنوان دانای تام و تمام بجای تمام مردم نشسته و برای نزدیک به چهل میلیون جمعیت تصمیم می‌گیرد، نه تنها تفکیک قوا و کنترل قدرت با قدرت معنا ندارد، اساسا نهاده سازی و ساز کارهای مشارکت خرد جمعی چون شورا و مشورت و استفاده از تخصص و کاردانی انسان‌ها نیز بی‌معنا است. بالاتر از آن خرد و عقلانیت جمعی قربانی عقل یک فرد می‌شود. برفرض اگر روزگاری تفکیک قوا هم صورت بگیرد در این الگوی فکری، تفکیک صوری است و انتظار تفکیک قوای واقعی از این الگوی تفکر به این می‌ماند که از زمین شورزار انتظار حاصل داشت و از انسان عقیم توقع فرزندآوری. بنابراین طبق سنت نخست وضعیت موجود با عقلانیت و آزادی هیچ نوع سنخیتی ندارد و به میزان تداوم این شرایط عدالت و آزادی نیز روز به روز در جامعه بیش از پیش کمرنگ می‌شود تا جای که به یک آرمان دست نیافتنی تبدیل شود.

بررسی شرایط نشان می‌دهد که امارت طالبانی به عدالت و آزادی به معنای قابلیت محور هم اعتقاد ندارد. محروم ساختن زنان از تعلیم و تحصیل به‌عنوان نصف جمعیت جامعه بهترین شاهد بر مدعای فوق است. علاوه بر آن در موارد دیگر نیز افراد مجاز نیستند که مطابق معیارهای جهانی و علایق خود ظرفیت‌های خود

هم شهروندان را. سنت دوم با متفکرانی مانند آدام اسمیت، کندرسه، بنتام، مارکس و جان استوارت میل شناخته می‌شود. در این سنت به راه‌های گوناگونی که مردم برای رسیدن به عدالت طی می‌نمایند، تمرکز می‌شود. این راه‌ها لزوما فقط از نهادها متأثر نیست، بلکه از رفتارهای عملی، تعاملات اجتماعی و عوامل تعیین کننده دیگر نیز ممکن است متأثر باشد. اما اهمیت سنت دوم در این است که مفهوم «قابلیت باوری» را بجای مفهوم «درآمد محوری» به‌عنوان رکن اساسی اندیشه عدالت خود مطرح می‌نماید. در این گفتمان برای رسیدن به عدالت لازم است که قابلیت‌های انسانی ارتقا یابد. به بیان دیگر بجای تمرکز بر عادلانه ساختن نهادها باید قابلیت افراد ارتقا یابد و افراد بگونه پرورش یابند که از توانایی بالایی برخوردار باشند تا خود در زندگی عدالت را محقق نمایند.

در سنت دوم عدالت با مجموعه از مفاهیمی همراه است که ارکان و عناصر اصلی عدالت را تشکیل می‌دهد. عمده‌ترین این مفاهیم عبارتند از: آزادی، برابری، دموکراسی، خردورزی جمعی، عقلانیت، نوع انتخاب، توسعه اقتصادی، واقع‌گرایی، امنیت و حقوق بشر. در این دیدگاه مفاهیم مذکور و مخصوصا آزادی ملزومات یا همراهان بیرونی عدالت نیست، بلکه داخل در عدالت و مقومات عدالت است. اما مفهوم قابلیت محوری به نخ تسبیحی می‌ماند که تمام این مفاهیم به ظاهر پرکننده را به‌صورت منطقی و منسجم به‌همدیگر پیوند می‌دهد. قابلیت در این گفتمان یعنی وجود شرایطی که گزینه‌های مختلفی را برای انتخاب کردن پیش روی انسان می‌گذارد. انتخاب زمانی معنی دارد که انسان میان چند گزینه یکی را آزادانه انتخاب کند. طبق این رویکرد هر اندازه قابلیت افراد افزایش یابد به همان میزان قدرت انتخاب او نیز ارتقا می‌یابد و به اندازه محدود بودن قدرت انتخاب او، آسیب‌پذیری نیز افزایش می‌یابد. چنین انسانی از حل مشکل خود عاجز است؛ ولو اینکه درآمد بالا هم داشته باشد. از این منظر فقیر شخص فاقد درآمد نیست، بلکه کسی است که نمی‌تواند از فقر بیرون آید. فقیر به‌علت عدم قابلیت قدرت حق انتخاب را ندارد. در واقع درآمد ضمن داشتن نقش ابزاری شرط لازم است و قابلیت محوری شرط کافی برای تحقق عدالت است.

در این رویکرد عدالت و آزادی دو روی یک سکه است. چون عدالت چیزی جز رشد توان‌مندی‌های و قابلیت‌های درونی انسان نیست. رشد قابلیت‌های درونی انسان و فراهم شدن گزینه‌های انتخاب بیان دیگر آزادی است. پس عدالت و آزادی یک چیز است.

از این منظر یک جامعه هر اندازه از نظر درآمد، ثبات

یکی از بحث‌های جدی امروز جامعه و مردم ما بحث عدالت و آزادی است که از مباحث قدیمی تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری و دینی بوده و امروزه نیز در منظومه فکری مکاتب بشری جایگاه والایی دارد. متأسفانه در جامعه امروز ما هر دو زیر پا گذاشته شده و شهروندان از هر دو حق اساسی محروم شده‌اند. این محرومیت یقیناً جامعه را به قهقرا راهبری نموده و جلو توسعه و پیشرفت فردی و اجتماعی را می‌گیرد.

یکی از سوال‌های اساسی این است که عدالت و آزادی چه نسبتی با همدیگر دارند؟ چگونه در جامعه محقق می‌شوند؟ کدام یکی در اولویت است؟ دیدگاه‌های نظریه پردازان مغرب زمین در مورد تحقق عدالت و آزادی به دو دسته کلی تقسیم شده است که از آنها به سنت «نهاد باوری استعلائی» (نهاد محور) و سنت «مقایسه‌ای مرتبط با واقعیت‌های اجتماعی» (واقعیت محور)، تعبیر شده است. سنت نخست برگرفته از مفهوم «قرارداد اجتماعی» به پیشگامی هابز و سپس تداوم این رویکرد با متفکرانی مانند؛ لاک، روسو، کانت و نهایتاً کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» جان رالز است. نقطه محوری این سنت این است که برای رسیدن به عدالت باید «نهادهای عادل» ایجاد شوند. باید سازمان‌ها و نهادها اجتماعی، مخصوصا نهاد دولت در یک جامعه عادلانه شکل بگیرد. طبق این رویکرد نهادهای اجتماعی بویژه نهاد سیاسی یک نهادی است بی‌طرف که بدنبال تحقق خیر اکثری در جامعه برای عموم شهروندان، اصناف و اقشار مختلف است. دولت باید بگونه برنامه ریزی و سیاست‌گذاری نماید که عموم افراد جامعه بدون احساس تبعیض و ستم از درآمد ملی، خدمات عامه، فرصت‌ها و منابع جمعی بهره ببرد.

از نظر این گفتمان برای رسیدن به نهاد‌های عادلانه و پاسخگو ساختن نهاد قدرت دو مکانیزم وجود دارد؛ یکی حفظ آزادی‌های مدنی است؛ باید آزادی‌هایی چون آزادی بیان، اندیشه، گفتگو، تظاهرات، آزادی سیاسی، آزادی رسانه‌های جمعی و عمومی، آزادی تشکیل احزاب و انجمن و آزادی اجتماعی به افراد داده شود تا جلو استبداد، انحصار و بی‌عدالتی نهادی گرفته شود.

راه دوم، تفکیک قوا است. جامعه به تنهایی نمی‌تواند قدرت را کنترل کند. قدرت باید با قدرت کنترل شود. تفکیک قوا این امکان را فراهم می‌کند. در غیاب این دو نوع راهکار نهادها مخصوصا نهاد قدرت به نهاد ظالم، ستمگر و تبعیض‌گرا تبدیل می‌شود. در چنین شرایط نهاد قدرت به گرگ خون آشامی تبدیل می‌شود که با آشامیدن خون و خوردن گوشت شهروندان؛ مخصوصا اقشار ضعیف و اقلیت‌ها روز به روز فربه و چاق می‌شود؛ در نهایت هم خود را از فرط ستم به نابودی می‌کشانند و



شهروندزدایی؛ پس‌زمینه حقوقی نسل‌زدایی

✍️ نوید بامداد



فاکتورهای برسازنده‌ی شهروندی، عناوینی حرمت‌آفرین هستند و مصونیت‌هایی حداقلی از تعرض حاکمیت را برای افراد ایجاد می‌کنند. سلب این عناوین از گروه‌های خاص شهروندان به منزله‌ی ویرانی تمامی زیرساخت‌هایی است که می‌توانند حاشیه‌ی امنیت نسبی برای آن‌ها در مقابل تعرض و تجاوز از سوی حاکمیت یا دیگر افراد و گروه‌ها ایجاد کند.

اگامبن، هولوکاست را در ادامه‌ی همین خط سیر مورد تحلیل قرار می‌دهد. یهودیان، به عنوان «دیگر»انی که به قوم برتر تعلق ندارند، ابتدا با قوانین محدود کننده از دیگر اتباع آلمان نازی جدا می‌شوند. قوانین نورنبرگ، حقوق مدنی و سیاسی یهودیان را از آن‌ها سلب می‌کند. قوانین «اعاده‌ی نظم اداری» یهودیان را به عنوان افراد «به لحاظ سیاسی غیر قابل اعتماد» از ورود به تمامی مشاغل کلیدی محروم می‌کند. پروانه‌های وکالت و طبابت باطل می‌شوند و تمامی کارمندان یهودی از دولت اخراج می‌شوند. دانشجویان یهودی، حتی در مقاطع پایانی تحصیل، از ادامه‌ی آن محروم می‌شوند. ازدواج یهودیان با اتباع آلمانی ممنوع و جرم تلقی می‌شود و در گام نهایی، قانون تابعیت رایش، از تمامی یهودیان ساکن در آلمان سلب تابعیت می‌کند. آن‌ها دیگر شهروندان آلمان نیستند بلکه صرفاً «ساکنینی با اقامت دائم» محسوب می‌شوند. به لطف این روند شهروندزدایی است که هولوکاست ممکن و میسر می‌گردد. حال دیگر از ساکنین یهودی، چیزی جز یک تکه گوشت باقی نمانده که می‌توان برای سلاخی آن را به آشوبتس فرستاد.

به نظاره نشست که هر گونه

عنوان و منزلت حرمت‌آفرین و مصونیت‌بخش از آن‌ها سلب شده است. هومو ساکر موجودی مرزی است که نه خارج از مرزهای در بر گیرنده‌ی قانون قرار دارد و نه در داخل آن. در داخل آن قرار ندارد، چرا که زندگی او فاقد حرمت است و از همین رو مطابق با قوانین روم، کشتن او پیگرد قانونی به دنبال ندارد. در عین حال، او توان گریختن از ذیل سایه‌ی شوم قانونی که وجودش را بی‌حرمت اعلام کرده و خلاص شدن از شر قانونی که برای او بهره‌ای نداشته جز مباح اعلام شدن

خون و جان او را نیز ندارد. فردی که عنوان شهروندی از او سلب شده باشد نیز در همین موقعیت مرزی و پارادوکسیکال گرفتار آمده است. سلب عنوان شهروندی وی را از هر گونه حرمت و مصونیت محروم می‌سازد، بدون هیچ عوض و بهایی. سلب عنوان شهروندی برای او آزادی و رهایی به دنبال ندارد و صرفاً وی را از هر نوع امنیت، احترام و مصونیت محروم می‌سازد اما کماکان محکوم به حضور در زیر سایه‌ی شوم حاکمیت است.

در فقدان هر گونه نظام قانونی، تصور هر میزان برخورداری از منزلت، مصونیت و حرمت انسانی دشوار است؛ چرا که این اراده‌ی مطلق حاکم است که در هر مناسبتی بایستی اخذ تصمیم به او واگذار شود. با این وجود، دیگران، آن‌ها که حاضر به هضم شدن در فاشیسم قومی و مذهبی حاکم نیستند، یا به دلیل پیوندهای قومی و زبانی و یا به دلیل تعلقات مذهبی، به گونه‌ای مضاعف قربانی این فضای ناامن و پیش‌بینی‌ناپذیرند؛ چرا که با نفی تابعیت و شهروندی آن‌ها، حداقل منزلت مصونیت‌بخش و حرمت آفرین نیز از آن‌ها سلب شده است. آن‌ها به عنوان بدن‌های برهنه و عاری از هر گونه عنوان و وصف حقوقی، ابژه‌ی محض قدرتی مطلق العنان هستند. نظام امارت، نه آن گونه که در قالب طرحی حقوقی و مدون به نگارش درآمده باشد، چرا که فاقد چنین چیزی است، بلکه در قالب آن چه از اظهارات، آثار نوشته شده و احکام صادر شده از سوی مقامات آن قابل استنباط است، مبتنی بر تکلیف و عاری از چیزی به نام حق است. مطابق با همین نظام اما، افغان بودن و حنفی بودن، به عنوان

ریاست‌های ثبت احوال و نفوس مکتوب صادر می‌کند تا از اعطای هر نوع سند تابعیت، اصلی و یا المثنی، به آن‌ها خودداری ورزند. آن چه در این جا رخ داده عبارت است از محروم شدن از دریافت تذکره به عنوان سندی که تعلق فرد را به یک قلمرو سیاسی به اثبات رسانده و حقوق متقابلی میان او و نظام حاکم برقرار می‌سازد. به عبارت دیگر، نوعی شهروندزدایی در حال رخ دادن است. باز گردیم به اظهار نظر مقام دیگری که تمامی مردم افغانستان (شهروندان افغانستانی) را پیرو آیین حنفی دانسته است. طبق قواعد منطقی، عکس نقیض گزاره‌ای که از زبان آن مقام صادر شده، تبدیل به گزاره‌ای دیگر می‌شود که به لحاظ صدق، ارزش یکسانی با گزاره‌ی اصل دارد. عکس نقیض گزاره‌ی «تمام شهروندان افغانستان حنفی مذهب هستند» گزاره‌ای خواهد شد به این مضمون: «تمامی غیر حنفی‌ها، شهروند افغانستان نیستند».

پروسه‌ای که در جریان است را بیش از همه چه بسا بتوان با مفهوم «حیات برهنه»ی جورجیو اگامبن توضیح داد. اگامبن سیمای انسان پناهنده به عنوان یک وطن‌باخته و نیز به عنوان کسی که از جملگی جامعه‌ها و پیرایه‌های شهروندی در دولت‌های ملی، عربان و برهنه شده است را به عنوان حفره‌ای در پارایم دولت‌ملت برمی‌شمارد. او به تبع فوکو و آرنت، سیاست مدرن را در مجموع متهم می‌کند که حیات برهنه به منزله‌ی حیات طبیعی و حیوانی را که زمانی بیرون از قلمرو سیاست قرار می‌گرفت، داخل در حوزه‌ی سیاست کرده‌اند. این به معنای امتناع سیاست در معنای یونانی و شکل‌گیری «زیست‌سیاست»ی است که بر بدن‌های برهنه و بر حیات طبیعی افراد اعمال می‌شود و کارکرد قدرت سیاسی را به اداره کردن بدن‌ها و تولید بدن‌های رام و دست‌آموز تغییر می‌دهد. اگر حیوانی شدن سیاست در دنیای مدرن از طریق توسل به تکنیک‌های پیچیده، دانش‌محور و فن‌آورانه صورت می‌گیرد، در افغانستان اما حیوانی شدن سیاست از طریق سلب هر نوع عنوانی جز زنده بودن و حیات طبیعی داشتن از گروه کثیری از شهروندان آن صورت می‌گیرد. نفی وجود شهروندانی که حنفی نباشند به معنای نفی حضور فیزیکی آن‌ها نیست، بلکه مقصود از آن، انکار حضور آن‌ها به منزله‌ی موجودات انسانی است که بخشی از نظام حاکم را برمی‌سازند و دارای حرمت و شانی هستند که مصونیتی حداقلی را برای آن‌ها به ارمان می‌آورد. شهروندی به عنوان شانی که چنین مزایایی در پی دارد، از آن‌ها سلب می‌شود. این جا است که سیمای «هومو ساکر»ی که اگامبن از نظام حقوق روم به ودیعه گرفته را در چهره‌ی آن دسته از رعایای امارت می‌توان

اینک سومین سالی است که افغانستان حاکمیت نظام امارت را تجربه می‌کند. علی رغم گذشت بیش از دو سال، هنوز قدرت اجرایی توسط سیستم سرپرستی اداره می‌شود و هیچ بنیاد قانونی که در سایه‌ی آن حدود مناسبات شهروندان و حاکمیت تعریف شده باشد، تدوین و تصویب نشده است. حاکمیت امارت هنوز هم جز قهر مطلق، غلبه و زور عربان، هیچ پشتوانه‌ی قانونی دیگری ندارد. در فقدان هر گونه قانون مدون و اعلام شده، چیزی که بتواند مانع تجاوز اراده‌ی سرکش و مطلق العنان حاکمیت به حقوق و آزادی‌های شهروندان شود نیز مفقود است.

در این میان اما گروه‌هایی که در نگرش اصحاب امارت، برجسب «دیگری» بر پیشانی آن‌ها خورده است، به گونه‌ای مضاعف از فقدان هر گونه حمایت و مصونیت قانونی رنج می‌برند؛ چرا که در حاکمیت جدید، بنیادهای شخصیت حقوقی آن‌ها به مثابه‌ی اتباع و شهروندان این کشور هر روز به نوعی مورد هجوم و خدشه قرار می‌گیرد. کنار هم قرار دادن موضع‌گیری‌ها، اظهارات و احکام صادر شده در این نظام، قطعات پازلی را بر می‌سازد که تصویری هولناک و هراس‌انگیز از فرجام این گروه‌های «دیگر» را ترسیم می‌کند. مطالعه‌ی این اظهارات، موضع‌گیری‌ها و احکام صادر شده در نظام امارت به مثابه‌ی حلقات یک زنجیره نشان می‌دهد این «دیگر»بودگی بر اساس فاکتورهایی همچون زبان و مذهب تعریف شده است. مشخصاً زبان فارسی و نمادهای آن و نیز تمامی مذاهب غیر حنفی، در داخل این مرزهای «دیگر بودگی» قرار می‌گیرند. بر اساس چنین نگرشی است که ازدواج مرد شیعه مذهب و زنی که پیرو مذهب حنفی است در محکمه‌ی امارت دارای «موانع شرعی» قلمداد می‌گردد. پیروان دیگر مذاهب از آن جا که جزو «دیگری» قلمداد شده‌اند، یکسره نادیده گرفته می‌شوند و مقام رسمی امارت اسلامی به صراحت، آشکارا و با ضرس قاطع اعلام می‌کند که تمامی مردم افغانستان پیرو مذهب حنفی هستند. مقام دیگر طالبان در مصاحبه‌ی خود وجود زندانیان سیاسی افغان در محابس را نفی می‌کند و هنگامی که به عنوان یک مورد نقض ادعا، با نام جولیا پارسی، فعال زن و حقوق بشر در زندان طالبان مواجه می‌شود، افغان بودن او را زیر سوال می‌برد، صرفاً به این دلیل که تخلص او پارسی است.

گام بعدی در این فرآیند، سلب هر عنوان، منزلت و شانی است که بتوانند برای «دیگری» حرمت و اعتبار حقوقی و قانونی به همراه داشته باشد. بر همین اساس، محکمه‌ای که حکم به غیر قانونی بودن نکاح جوان شیعه مذهبی کرده که قصد ازدواج با زنی حنفی مذهب را داشته، پس از ضبط و مصادره‌ی تذکره‌ی این دو جوان به تمام

نگاهی به‌مراحل تکوین هویت هزاره‌ها

✍️ عبدالقیوم آیتی

هزاره‌ها، در نهادهای مختلف دولتی، چشمگیرتر شده بود. هزاره‌ها در این دوره، کتاب‌ها و رساله‌های متعددی در مورد مسائل مختلف جامعه هزاره منتشر کردند. در اواخر دهه ۱۳۶۰ش، نیمی از جمعیت کابل را هزاره‌ها تشکیل می‌دادند.
۲. دورهٔ بلوغ سیاسی: از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵م، وحدت و همبستگی کاملی میان گروه‌های سیاسی هزاره و شیعه شکل گرفت و رهبری سیاسی هزاره حضور ملی خویش را با محوریت استاد شهید عبدالعلی مزاری به نمایش گذاشت. حزب وحدت به رهبری وی به‌صورت نیرومندترین جریان‌سیاسی از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷م، درآمد و بزرگترین مقاومت شیعه و هزاره غرب کابل را مدیریت کرد. هرچند مقاومت هزاره‌ها با شهید شدن رهبرشان با شکست مواجه شد؛ اما رهبری سیاسی منسجم، هزاره‌ها را قادر ساخت که به‌سرعت جریان سیاسی و جامعهٔ خود را بازسازی کنند.

۴. دوران جمهوری اسلامی: پس از سقوط طالبان، در کنفرانس شهر بُن (آذر/ قوس ۱۳۸۰ش) که زیر نظر سازمان ملل برای توافق و تعیین مسیر سیاسی افغانستان برگزار شد، نمایندگان از احزاب شیعه و هزاره حضور داشتند. با تأکید این اجلاس بر احترام به مذاهب و آزادی‌های آنان، این آزادی‌ها در قانون اساسی نیز تصویب و حقوق مذهبی و حقوق احوال شخصیهٔ شیعیان به رسمیت شناخته شد. در ساختار سیاسی، هزاره‌ها قرار کسب جایگاه معاون دوم ریاست‌جمهوری راه یافتند و عده‌ی از وزیران، معاونان و کارمندان ارشد دولت و بخشی از نمایندگان پارلمان افغانستان، از میان هزاره‌ها گزینش شدند. هزاره‌ها، در دوره جمهوری اسلامی افغانستان، نقش چشمگیری در فعالیت‌های علمی، فرهنگی و مطبوعاتی و رسانه‌ای داشتند. شبکه‌های رادیو و تلویزیونی هزاره‌ها در کابل پا به عرصه رسانه گذاشتند و اغلب نشریات کابل با همکاری هزاره‌ها به حیات خود ادامه می‌دادند. با حاکمیت دوبارهٔ طالبان، این‌گونه فعالیت‌ها بسیار کم‌رنگ شده است، و دورهٔ رکود فعالیت‌های علمی، فرهنگی و رسانه‌ای در این دوره شاهد هستیم.

و چون‌وچرا گفته می‌توانیم که در آفرینش‌های گنجینه‌های هنری بامیان کهن، سهم خلق هزاره و اسلاف هنرپرورشان، نه‌تنها برجسته بوده است، بلکه ملیت هزاره، حق دارد که بدین دستاوردهای هنری اسلاف کهنشان افتخار کنند و خود را وارث کهن هنری باشکوه بامیان به‌شمار آورند که جهان هنر اکنون در پیشگاه آن‌همة آثار پرشکوه هنری سر تعظیم فرود می‌آورد».

گروهی از نویسندگان وزارت معارف؛ نیز چنین نوشتند: هزاره‌ها؛ یکی از اقوام اصلی و بومی این سرزمین‌اند که قبل از مغول و چنگیز، می‌زیستند و سرزمین غرغستان و سلسلهٔ شاهان غور و شاهان بامیان از همین گروهٔ قومی بوده‌اند. حسین نائل، معتقد است که قوم هزاره یکی از قدیم‌ترین و بومی‌ترین مردمان این سرزمین هستند و همین مرزبوم پیدایش گاه و پرورشگاه آن‌ها بوده است و به‌صورت یقین در روند حیات چندهزار سالهٔ خود، نقطه‌های عطف و لحظه‌های بزرگی داشتند و بنا بر عللی ناشناخته و بدون انعکاس مانده است. بدون تردید هزاره‌ها از دیرباز ساکن افغانستان بوده‌اند. این را اگر چیز دیگری به اثبات نرساند، دست‌کم زبان هزاره خود گواهی بر این پیشینهٔ تاریخی است.

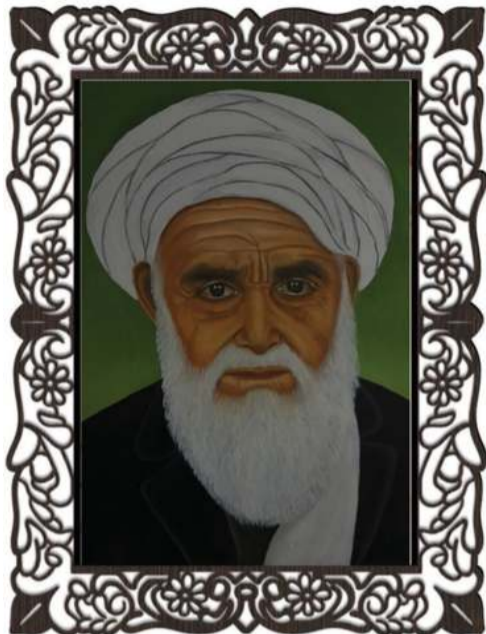
صرف‌نظر از ریشه‌های تاریخی و مباحث مربوط به تبارشناسی، اکثر هزاره‌ها پیرو مذهب شیعه اثناعشری و برخی از آن‌ها پیرو مذهب حنفی‌اند. شماری از آن‌ها نیز پیرو اسماعیلیه هستند. به زبان فارسی(دری) تکلم می‌کنند. تعدادی این قوم به دلیل

هزاره‌ها، یکی از اقوام بزرگ افغانستان به‌شمار می‌آید. از گذشته‌های بسیار دور تاکنون، از ساکنان بومی و اصلی افغانستان به‌شمار می‌روند. جمعیت هزاره‌ها، بین ۳۰ تا ۳۵ درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. طبق نظریه‌های محققان و خاورشناسان، هزاره‌ها از بومیان اصلی این سرزمین دانسته‌اند و در بسیاری از مناطق افغانستان زندگی می‌کنند. رئیس باستان‌شناسی وقت کشور به نکته بسیار دقیقی در تأیید بومی بودن هزاره‌ها، اشاره کرده است:«مجسمه‌ها و تصاویری که از عهد بودائی مانده است، معمولاً در هر منطقه‌ای که ساخته‌شده است؛ بازتاب‌دهندهٔ همان گروه اتنیکی(نژادی) بوده است که در آن محل زیست می‌کردند. ازاین‌روی، چنین برمی‌آید هیکل‌های بودائی و تصاویری دیواری واقع در بامیان به اتنیک‌های خلق هزاره شباهت به هم می‌رساند، این خود دلیلی دانسته می‌شود برقدمت سکونت این گروه اتنیکی در بامیان کنونی، پس بدون



یادی از یک شاهد عینی جنایات عبدالرحمان (زندگی نامه مختصر ملا غلام علی کربلایی)

محقق محمد نایب‌علی توسلی



استقبال کردند از امان الله خان قردانی کردند.

در وادی تبلیغ

ملا غلام علی، روحانی فعال و مبارز و دور اندیش بود، او همیشه در منبر تبلیغ قرار داشت و سعی می‌کرد، در سخنرانی‌ها، بایبان شیوا و جذابش، مسائل اساسی، مشکلات و عقب ماندگی‌های جامعه را، ریشه‌یابی نماید، به دلیل برخورداری از هوش و ذکاوت بالای اجتماعی و درک شرایط عصر و زمانه‌ی خویش، توانست جایگاه و موقعیت خاصی را، در میان مردم کسب نموده و مصدر خدمت قرار بگیرد. ملا محمد ملک مبلغ روی دوآب، می‌گوید: ملا کربلایی در فن خطابه، زمان شناس، مخاطب شناس و متناسب با سطح افکار مخاطبین، سخنرانی می‌کرد. او داستانها و مثالهای مستدل، برای تفهیم مطالب، نقل می‌نمود، در خطابه، در داخل کشور بی‌نظیر و در خارج کشور کم نظیر بود. او در حوزه علمیه نجف اشرف، در حضور جمعی از

صوف برای می‌دهند تا در آن خانه‌ای برای خویش بنا سازد.

تاسیس نخستین مدرسه دینی پس از ستم عبدالرحمان خانی در هزارستان

ملا غلام علی همراه با آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) برای نخستین بار پس از ویرانی‌هایی که عبدالرحمان خان در هزارستان به وجود آورده بود، نخستین مدرسه دینی را در منطقه سرولنگ ساخت. این مدرسه تا کنون بیش از یک قرن است که محل تربیت شاگردان بسیار در هزارستان بوده است و از سراسر هزاره‌جات محصلان علوم دینی در این مدرسه درس خوانده‌اند.

دادخواهی قربانیان جنایت عبدالرحمان نزد مراجع تقلید

ملا غلام علی کربلایی در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید که او همراه با ملا محمد افضل ارزگانی صاحب کتاب «المختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول» نزد میرزای شیرازی رفته و جنایات عبدالرحمان علیه شیعیان را به اطلاع وی رسانده است. در پی همین مساله، میرزای شیرازی با وزارت خارجه ایران تماس گرفت و نسبت به کشتار شیعیان در افغانستان اعتراض کرد و دستور داد که به حاکمان انگلیسی هندوستان آن زمان بگویند که از قتل عام شیعیان در افغانستان جلوگیری کنند. زیرا عبدالرحمان خان مزدور انگلیسی‌ها است و اگر انگلیسی‌ها بخواهند دست از کشتار بر می‌دارد.

اشتراک در جرگه منعده‌ی پغمان

ملاغلام‌علی به نمایندگی از مردم ترکستان همراه غلام نبی بیک فرقه مشر در جرگه مشهور پغمان که توسط امان الله خان در سال ۱۳۰۳ برگزار شد، اشتراک کردند. او و دیگر نمایندگان مردم هزاره در این جرگه فرمان لغو بردگی هزاره‌های اسیرشده دوران عبدالرحمان خان جابر را از امان الله خان گرفتند.

الغاء نظام بردگی، از همان آغاز، مورد استقبال مردم قرار گرفت و همه از آن به نیکی یاد کردند. از جمله خوانین هزاره در جرگه کبیره منعده‌ی پغمان، ملاغلام رضابیک، ملانورمحمد و ملا غلام علی کربلایی از این امر

ملاغلام علی کربلایی دره‌صوفی (۱۲۴۹-۱۳۷۳ ه.ش) از معدود عالمان دینی روزگارش بود که با چشم خود جنایات عبدالرحمان خان و حوادث پس از آن را دیده بود و یکی از کسانی بود که در جرگه پغمان حضور داشت و در راستای لغو بردگی هزاره‌ها تلاش کرد. این نوشته به زندگی پرماجرایی وی می‌پردازد:

تولد و تحصیلات

ملاغلام علی کربلایی، فرزند میر کلب علی رضا، در سپیده دم ۱۲ جوزا سال ۱۲۴۹ ه.ش در قریه بادآسیاب دیوال قل ولسوالی بهسود، از توابع ولایت میدان وردک دیده به جهان گشود.

ملاغلام علی دروس ابتدایی و سواد خواندن و نوشتن و دروس مقدماتی علوم دینی را در زادگاهش در فرا گرفت که در سراسر هزارستان از جمله در منطقه بهسود جنگ عبدالرحمان خان علیه مردم هزاره در جریان بود.

بازمانده‌ای از فاجعه بهسود

ملا غلام علی، در سال ۱۲۷۰ ه.ش برابر با ۱۸۹۱ م، به اسارت و بردگی دژخیمان زمان درآمد. او در این اسارت خود با چشم سر، کشته‌های مردان و زنان هزاره را که کنار هم تلنبار شده بودند دید. او همراه با زنان و کودکان اسیر هزاره با پای پیاده از بهسود تا کابل را در حالی طی کرد که همگی با غل و زنجیر بسته شده بودند. او مدت بعد که از زنجیر و اسارت رهایی یافت به منطقه علیسای کاپیسا رفت و بخشی از علوم دینی را در نزد علمای اهل سنت این منطقه فرا گرفت.

وی خود در این باره گفته است: در جریان تحصیل، در منطقه علیسای تگاب کاپیسا بودیم، آتش فتنه امیر وقت، کم کم رو به خاموشی گرائید. من در آن زمان، جوان بودم و پس از گذشت چندین سال اسارت و مهاجرت، واپس به بهسودزمین در حالی رفتم که در وطن اجدادی‌ام نام و نشانی از خانه و کاشانه باقی نمانده بودند.

ملا غلام‌علی کربلایی در سال ۱۲۸۰ ه.ش روانه ملک ترکستان زمین شد و در دره صوف، ساکن ماندگار شد. مردم محل از ملا غلام علی دعوت می‌نماید، تا برای فرزندان شان درس دینی بگوید و در عوض درس گفتن، زمیسی در در منطقه اوری کول پای کوتل قلا در مرکز دره

اعلامیه مطبوعاتی شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان در باره نشست شورای امنیت ملل متحد درباره افغانستان



شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان
د افغانستان د ژغورنې ملي مقاومت شورا
افغانستان قور تیلیسی او چون ملی مقاومت کینگاشی
National Resistance Council for
the Salvation of Afghanistan

زمستان است به طور شدید و بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. متأسفانه گروه طالبان نه توان و نه اراده‌ای برای رفع این نیاز دارد. لذا از سازمان ملل متحد و نهادهای تابعه آن که در راستای کمک به مردم افغانستان تلاش می‌کنند، می‌خواهیم که ضمن افزایش کمک‌های بشردوستانه، میکانیزمی را در پیش گیرند که اعضای گروه طالبان نتوانند از این کمک‌ها مثل گذشته به نفع این گروه و سیاست‌های ضد انسانی آن استفاده کنند. شورای مقاومت ملی از سازمان ملل متحد می‌خواهد که برای جلوگیری از گسترش افراط گرایی و نجات افغانستان، هرچه زودتر پروسه‌ی راه حل سیاسی بحران افغانستان را آغاز و مدیریت نماید

بار دیگر از کشورهای منطقه و جهان و به‌خصوص سازمان ملل متحد می‌خواهیم که برای رهایی مردم افغانستان از وضعیت کنونی گام‌های جدی‌تر بردارند. از نگاه ما تنها راه نجات مردم افغانستان وادار کردن گروه طالبان بر تمکین در برابر مطالبات برحق مردم و ارزش‌های انسانی و کنوانسیون‌های بین‌المللی، تشکیل دولت فراگیر، قانونی و مبتنی بر اراده‌ی آحاد مردم، رفع همه‌ اشکال تبعیض و ستم در تسلط نامشروع فعلی علیه زنان، اقوام و مذاهب، فعالان مدنی و رسانه‌ای است. همان‌گونه که در گزارش‌های ملل متحد نیز آمده است، میلیون‌ها تن در افغانستان نیاز فوری به حمایت‌های بشری و غذایی دارند. این نیاز به‌خصوص اکنون که فصل

شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان از توجه خاص ملل متحد نسبت به افغانستان و تلاش‌های پیگیر اخیر این سازمان استقبال و قدردانی و تصریح می‌دارد که این شورا از ابتدا نیز بر این باور بود که جامعه جهانی با محوریت سازمان ملل متحد، مردم افغانستان را از بحران کنونی و رنجی که در آن گرفتار شده اند نجات دهند. اکنون بر همگان روشن شده است که گروه طالبان به هیچ‌یک از ارزش‌های مندرج در منشور ملل متحد و دیگر قوانین بین‌المللی باور ندارد و تنها به تداوم سلطه نامشروع خود فکر می‌کند. حوادث اخیر در منطقه و حملات تروریستی در برخی از کشورهای همسایه نتیجه اعتماد به گروهی است که خود ماهیت تروریستی دارد. از این رو ما

نشست شورای امنیت سازمان ملل متحد در باره افغانستان به‌روز چهارشنبه ۲۹ قوس برگزار شد و جامعه جهانی یکبار دیگر به طور هماهنگ و یک‌صدا از موجودیت تهدیدهای امنیتی از افغانستان به دلیل حضور گروه‌های تروریستی در قلمرو تحت سلطه جابرانه طالبان، نقض گسترده حقوق بشر، به‌خصوص حذف زنان افغانستان، بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و کشتار فعالان مدنی و همچنین نیروهای امنیتی حکومت پیشین، بحران انسانی و فقر فراگیر در افغانستان ابراز نگرانی کردند. علاوه بر آن تعدادی از شرکت‌کنندگان بار دیگر هم‌چنان بر تعامل با گروه طالبان تأکید کردند، بدون این‌که یک میکانیزم روشن و شفاف در این زمینه ارائه کنند.

گروه طالبان جشن شب یلدا را حرام و گناه اعلام کرد

وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان طی اعلامیه‌ای جشن شب یلدا را حرام و بزرگداشت از آن را گناه اعلام کرده و گفته است برگزاری شب یلدا تشبیه به کسانی است که دین اسلام را قبول ندارند. در این اعلامیه هم‌چنین آمده است که چیزی به نام یلدا در فرهنگ اسلامی وجود ندارد و به حدیثی از پیامبر اسلام استناد شده است که در آن گفته شده است هر کسی به قوم یا ملت دیگر خود را شبیه بسازد از همان قوم و ملت خواهد بود. بنابراین نباید مسلمانان این شب

را گرامی بدارند. در اعلامیه طالبان آمده است که بر همه مسلمانان واجب شرعی است که از هرگونه بزرگداشت از یلدا و مواردی مانند آن خودداری کنند و احکام و شریعت اسلامی را سرلوحه خویش قرار دهند. در اعلامیه آمده است که محتسبان امر به معروف و نهی از منکر این گروه به مردم ولایت سمنگان در این زمینه هدایت داده اند تا از برگزار جشن شب یلدا خودداری کنند.

مراسم تجلیل از شب یلدا با حضور شاعران و فرهنگیان سه کشور پارسی گوی در تهران برگزار شد

برنامه فرهنگی و ادبی «شب یلدا» ایران، افغانستان و تاجیکستان با حضور شاعران، پژوهشگران، اساتید دانشگاه و دانشجویان شام جمعه اول جمادی ۱۴۰۲ در تهران برگزار شد. در این نشست فرهنگی و ادبی تعدادی از چهره‌های ادبی و علمی سخنرانی کردند و تعدادی از شاعران نیز شعرهای شان را در وصف شب یلدا قرائت کردند. تبیین نقش مناسبت‌هایی مانند نوروز و شب یلدا در تقویت هم‌بستگی منطقه‌ای، نهادینه‌سازی فرهنگ مقاومت در برابر ناپهتجاری‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و توجه به پیام‌های نویدبخش شب یلدا در ترسیم افق روشن در پس چیرگی هر دوره تاریخی از محورهایی بود که سخنرانان و شاعران به آن پرداختند. عارف جعفری هنرمندی از افغانستان نیز در بخشی از برنامه موسیقی محلی اجرا کرد و دکتر محمدی، شاهنامه پژوه و رایزن فرهنگی تاجیکستان در تهران دوتار نواخت.

برنامه فرهنگی شب یلدا با همکاری موسسه تحقیقات صلح و توسعه کابل، موزه تصاویر معاصر تهران، بنیاد مسعود، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، مرکز مطالعات افغانستان و منطقه در تاجیکستان، مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران، موسسه تحقیقات صلح و توسعه کابل، موزه تصاویر معاصر، نشریه منطقه ای پارس بان و هفته نامه نیروز

انجمن پابندان، انجمن علمی مطالعات افغانستان در دانشگاه علامه طباطبائی، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، بنیاد مسعود، پژوهشگاه مطالعات پیشرفته خاورمیانه، خانه مولانا، خردسرای فردوسی، مرکز مطالعات افغانستان و منطقه در تاجیکستان، مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران، موسسه تحقیقات صلح و توسعه کابل، موزه تصاویر معاصر، نشریه منطقه ای پارس بان و هفته نامه نیروز

برگزاری کنندگان به ترتیب الفبا:
انجمن پابندان، انجمن علمی مطالعات افغانستان در دانشگاه علامه طباطبائی، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، بنیاد مسعود، پژوهشگاه مطالعات پیشرفته خاورمیانه، خانه مولانا، خردسرای فردوسی، مرکز مطالعات افغانستان و منطقه در تاجیکستان، مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران، موسسه تحقیقات صلح و توسعه کابل، موزه تصاویر معاصر، نشریه منطقه ای پارس بان و هفته نامه نیروز

زمان: جمعه یکم دی ماه/جمادی ۱۴۰۲، ساعت ۱۹:۳۰ تا ۲۱:۳۰
نشانی: تهران، بلوار کشاورز، خیابان وصال شیرازی، کوچه دکتر شریعتی، کافه تاریخ
نشانی مجازی:
<https://meet.google.com/aum-fyyt-puu>

مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران، نشریه منطقه ای پارسی بان و هفته نامه نیروز در محل موزه تصاویر معاصر در تهران برگزار شد.

مطالعات افغانستان در دانشگاه علامه طباطبائی، انستیتو مطالعات استراتژیک افغانستان، پژوهشگاه مطالعات پیشرفته خاورمیانه، خانه مولانا، خردسرای فردوسی، مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران، موسسه تحقیقات صلح و توسعه کابل، موزه تصاویر معاصر، نشریه منطقه ای پارس بان و هفته نامه نیروز

وزارت امر به معروف و نهی عن المنکر و سمع شکایات ریاست اطلاعات و نشریات

بزرگداشت از شب، موسوم به یلدا از نگاه دین اسلام حرام و گناه است

۱۰، جمادی الثانی، ۱۴۴۰ هـ.ق

آنچه که در این روزها ذهن شماری زیادی از شهروندان مسلمان را درگیر خود کرده، مسئله تجلیل از شبی موسوم به یلدا است که در اسلام جایگاهی ندارد. بزرگداشت یا تجلیل شب یلدا از نگاه شریعت اسلامی از چند منظر قابل مردود است. اول اینکه در اسلام جشن به نام شب یلدا وجود ندارد و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید: **مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ** ترجمه: هر کس در دین ما چیزی وارد کند که از آن نباشد مردود و ناروا است. دوم اینکه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید: **مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ** ترجمه: هر

کشته شدن ۱۲ نیروی نظامی ایران در یک حمله بر پاسگاهی در سیستان و بلوچستان

نیروی انتظامی ایران می گوید در یک حمله مسلحانه بر یک پاسگاه پلیس در منطقه راسک سیستان و بلوچستان این کشور که روز جمعه ۲۴ قوس ۱۴۰۲ صورت گرفت دستکم ۱۲ نیروی نظامی این کشور کشته و تعداد ۸ تن دیگر زخمی شده اند. پس از این حمله بلافاصله گروهی موسوم به جیش العدل که از گروه‌های افراطی ایرانی نزدیک به طالبان است مسولیت این حمله مسلحانه را به عهده گرفت. مسولان ایرانی گفته اند که دو تن از حمله کنندگان در درگیری کشته شده اند و تعدادی نیز از صحنه موفق به فرار شده اند. برخی رسانه‌های ایران نیز اعلام کردند که سایر مهاجمان «از محل متواری شده‌اند»؛ با این وجود یکی از مسولان نیروی انتظامی ایران اعلام کرد که «آنها موفق به فرار به آن سوی مرزها نشدند و منطقه در محاصره است».

در پی این حمله واکنش‌های زیادی نسبت به نزدیکی ایران با طالبان و حمایت همه جانبه این کشور از این گروه صورت گرفت. از جمله رحمت الله نبیل رییس پیشین امنیت ملی افغانستان با کنایه در صفحه X خود نوشت که باز هم طالبان را برادر بگویید. هم‌چنین این حمله و کشته شدن دوازده نیروی انتظامی در یک حمله مسلحانه در خاک این کشور، جنجال‌های زیادی را در این کشور بر پا کرد و انتقادهای زیادی از حمایت این کشور از گروه طالبان صورت گرفت.

برای چندمین بار درخواست طالبان برای تصاحب کرسی افغانستان در این سازمان رد شد و کرسی افغانستان در ملل متحد هم‌چنان در اختیار نماینده دولت سابق افغانستان قرار گرفت. کمیته اعتبارنامه‌های ملل متحد گفته است که طالبان هنوز شرایط تصاحب کرسی افغانستان را ندارند و باید به ارزش‌های این سازمان پای بند باشند تا کرسی افغانستان در اختیار آنان قرار گیرد. کرسی افغانستان بدون رای گیری بار دیگر در اختیار نماینده دولت پیشین قرار گرفت و به نظر می‌رسد



انکار طالبان از وجود مذاهب غیر حنفی در افغانستان

داعش در شرق افغانستان اذعان کرده است و گفته است که گروه داعش تعداد زیادی از مسلمانان را در این ولایت کشته است و همه مکلف هستند که در قبال آن مبارزه کنند. وی از مردم کتر خواسته است که هر جا داعشی را دید سرکوب کنند و به این گروه اجازه ندهند که به فعالیت خود در کتر ادامه دهد.

ندامحمد ندیم وزیر تحصیلات طالبان در یک نشست در دانشگاه سید جمال الدین کتر گفته است: «در افغانستان مذاهب وجود ندارد. تمام مردم افغانستان پیرو مذهب حنفی اند». او افزوده است که پیروزی افغان‌ها بر مداخلات خارجی به دلیل این است که همه در این کشور پیرو یک مذهب هستند که آن مذهب امام ابوحنیفه است. او در این سخنرانی هم‌چنین به طور تلویحی به حضور

ناکامی طالبان در تصاحب کرسی افغانستان در سازمان ملل

کرسی افغانستان در این سازمان رد شد و کرسی افغانستان در ملل متحد هم‌چنان در اختیار نماینده دولت سابق افغانستان قرار گرفت. کمیته اعتبارنامه‌های ملل متحد گفته است که طالبان هنوز شرایط تصاحب کرسی افغانستان را ندارند و باید به ارزش‌های این سازمان پای بند باشند تا کرسی افغانستان در اختیار آنان قرار گیرد. کرسی افغانستان بدون رای گیری بار دیگر در اختیار نماینده دولت پیشین قرار گرفت و به نظر می‌رسد

کرسی افغانستان در این سازمان رد شد و کرسی افغانستان در ملل متحد هم‌چنان در اختیار نماینده دولت سابق افغانستان قرار گرفت. کمیته اعتبارنامه‌های ملل متحد گفته است که طالبان هنوز شرایط تصاحب کرسی افغانستان را ندارند و باید به ارزش‌های این سازمان پای بند باشند تا کرسی افغانستان در اختیار آنان قرار گیرد. کرسی افغانستان بدون رای گیری بار دیگر در اختیار نماینده دولت پیشین قرار گرفت و به نظر می‌رسد

گروه طالبان در پی تغییر مکاتب دولتی به مدارس دینی است

منابع افغانستان اینترنشنال گفته‌اند که طالبان در حال گفت‌وگو درباره تغییر مکاتب به مدارس دینی هستند. به گفته آنها، طالبان به برخی مقام‌های خارجی گفته‌اند دختران می‌توانند در مدارس دینی آموزش ببینند و رهبر طالبان با این موضوع مشکلی ندارد. این منابع گفتند که مقام‌های طالبان استدلال کرده‌اند که مکتب و مدرسه تفاوتی ندارند و این گروه مضامین عصری و دینی را در مدارس دینی آموزش می‌دهند. بر اساس اطلاعات منابع، طالبان از جامعه جهانی خواسته است که از مدارس دینی این گروه حمایت مالی کند. این در حالی است که نماینده دبیرکل سازمان در

منابع افغانستان اینترنشنال گفته‌اند که طالبان در حال گفت‌وگو درباره تغییر مکاتب به مدارس دینی هستند. به گفته آنها، طالبان به برخی مقام‌های خارجی گفته‌اند دختران می‌توانند در مدارس دینی آموزش ببینند و رهبر طالبان با این موضوع مشکلی ندارد. این منابع گفتند که مقام‌های طالبان استدلال کرده‌اند که مکتب و مدرسه تفاوتی ندارند و این گروه مضامین عصری و دینی را در مدارس دینی آموزش می‌دهند. بر اساس اطلاعات منابع، طالبان از جامعه جهانی خواسته است که از مدارس دینی این گروه حمایت مالی کند. این در حالی است که نماینده دبیرکل سازمان در





تعامل بیشتر جهان با طالبان شده است و نماینده هند هم لحن ملایم‌تری نسبت به دیگران در باره طالبان داشته است.

در نشست شورای امنیت ملل متحد علی‌رغم انتقادات از وضعیت موجود و گروه حاکم، اما طرح و برنامه جدیدی وجود نداشته است و علی‌رغم اجماع در مورد وضعیت وخیم حقوق بشر و حضور گروه‌های تروریستی در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، به نظر می‌رسد که اجماع کافی در مقابل طالبان هنوز وجود ندارد.

وضعیت موجود اعلان کرده اند و خواستار رعایت حقوق بشر و تشکیل حکومت فراگیر در افغانستان گردیده اند.

در این میان منیراکرم نماینده پاکستان برخلاف سیاست قبلی این کشور که همواره حامی طالبان در نشست‌های بین‌المللی بوده است، این بار انتقادات شدیدی از طالبان در نشست شورای امنیت ابراز کرده است و گفته است که گروه‌های تروریستی در حاکمیت طالبان رشد کرده و یک تهدید جدی برای منطقه و جهان هستند.

در این نشست نماینده ایران در ملل متحد خواهان

نشست شورای امنیت ملل متحد در باره افغانستان

نشست شورای امنیت ملل متحد در باره افغانستان روز چهارشنبه ۲۹ قوس ۱۴۰۲ برگزار شد.

در این نشست خانم رزا اوتونباویا رئیس یوناما دفتر معاونیت ملل متحد در افغانستان گزارش مفصلی از وضعیت جاری در افغانستان ارائه کرد و خواستار اجماع جهانی در مقابل مردم افغانستان شد.

او وضعیت حقوق بشر به خصوص زنان را نگران‌کننده خواند و گفت که ارزش‌های ما در منشور ملل متحد آمده است و این ارزش‌ها غیر قابل مذاکره است و باید از طرف مقامات دفاکتو رعایت گردد. وی تأکید کرد که افغانستان به تمام کنوانسیون‌های بین‌المللی ملحق شده است و ملزم به رعایت مفاد همه کنوانسیون‌ها است.

نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل برای افغانستان در باره وضعیت حقوق بشر در افغانستان گفت: «تبعیض سیستماتیک علیه زنان و دختران، سرکوب مخالفان سیاسی و آزادی بیان، فقدان نمایندگی معنی‌دار اقلیت‌ها، قتل‌های فرآقانونی، دستگیری‌ها و بازداشت‌های خودسرانه» از ویژگی‌های کلیدی وضعیت حقوق بشر در افغانستان تحت کنترل طالبان است.

وی همچنین گفته است: «جامعه شیعه افغانستان

تخلفات گسترده و آزار جنسی توسط پلیس پاکستان در هنگام اخراج پناهجویان افغانستان

گفته که مسئولان پاکستانی مهاجران افغان را به صورت «دسته‌جمعی» بازداشت کرده و اموال و اثاثیه آن‌ها را ضبط و اسناد هویتی آنها را از بین برده است.

در گزارش این سازمان همچنین آمده است: «پلیس پاکستان همچنین از مهاجران رشوه خواسته و جواهرات، اثاثیه و سایر اموال را مصادره کرده و خانه‌های مهاجران را با بولدوزر تخریب کرده است.»

الین پیروسون، مدیر بخش آسیایی دیده‌بان حقوق بشر، گفته است: «مقام‌های پاکستانی فضای اجباری را برای افغان‌ها ایجاد کرده‌اند تا آنها را وادار به بازگشت به شرایط خطرناک در افغانستان کنند.»

او از پاکستان خواست که «فورا» به این روند پایان داده شود و به افغان‌های در معرض خطر فرصت بدست آوردن حفاظت داده شود.

دیده‌بان حقوق بشر می‌گوید شماری از افغان‌هایی که مجبور به ترک پاکستان شده‌اند، متولد پاکستان هستند و هرگز در افغانستان زندگی نکرده‌اند و افرادی از جمله فعالان حقوق زنان و حقوق بشر، خبرنگاران و کارمندان دولت پیشین نیز در میان اخراج‌شدگان هستند که پس از روی کار آمدن طالبان در آگوست ۲۰۲۱ در معرض تهدید قرار داشتند و به این کشور پناه آورده بودند.



سازمان دیده‌بان حقوق بشر می‌گوید مسئولان در پاکستان در روند اخراج مهاجران افغان از این کشور مرتکب «تخلفات گسترده‌ای» شده‌اند.

در بخشی از گزارش تازه این نهاد بین‌المللی مدافع حقوق بشر که به تازگی منتشر شده آمده است که برخی از زنان به این سازمان گفته‌اند ماموران پلیس پاکستان بعضی از زنان و دختران مهاجر افغان را در مواردی «مورد آزار جنسی قرار داده و بعضی از آنها را تهدید به حمله جنسی کرده‌اند.»

به گزارش شبکه بی بی سی دیده‌بان حقوق بشر

گزارش دبیر کل سازمان ملل از جبهه بندی مخالفان طالبان

حمله جبهه مقاومت ملی به رهبری احمد مسعود در قیاس با سال قبل «کمتر» بوده و این جبهه هیچ حمله‌ای را در استان پنجشیر، پایگاه سنتی قدرت خود، انجام نداده است. در گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد آمده است که چهار جبهه نظامی دیگر علیه طالبان اعلام موجودیت کردند، اما این جبهه‌ها هیچ حمله‌ای انجام نداده‌اند.

از سویی دیگر هم، در گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد آمده است که مخالفان سیاسی طالبان همچنان پراکنده‌اند، اما برای به چالش کشیدن طالبان در مسائل داخلی و خارجی «فعال‌تر» شده‌اند. او به نشست‌های اپوزیسیون در تبعید در مسکو، دوشنبه و وین اشاره کرد. در این گزارش بیان شده است که داعش همچنین به هدف قراردادن طالبان و غیرنظامیان به‌ویژه جامعه اهل تشیع افغانستان ادامه می‌دهد.

آنتونیو گوتروش، دبیر کل سازمان ملل متحد، در گزارش خود در مورد وضعیت افغانستان با عنوان «وضع افغانستان و پیامدهای آن برای صلح و امنیت بین‌المللی» گفت که جبهه‌های نظامی مخالف این گروه چالشی برای کنترل جغرافیا برای طالبان ایجاد نکرده‌اند.

به گزارش شبکه خبری ایندپندنت فارسی در گزارش سه‌ماهه دبیر کل سازمان ملل که از اوت تا اوایل دسامبر را در بر می‌گیرد، آمده است «حمله‌های واقعی» جبهه‌های نظامی علیه طالبان در قیاس با زمان مشابه در سال ۲۰۲۲ کاهش یافته است و این در حالی است که ادعای حمله‌ها از طرف این جبهه‌ها در رسانه‌های اجتماعی افزایش یافته است.

در این گزارش آمده است که جبهه آزادی فعال‌ترین گروه برای حمله‌ها به طالبان بوده، اما این حمله‌ها در «مقیاس کوچک» انجام شده است و این در حالی است که

راه اندازی برنامه‌ای با زبان هزارگی در تلویزیون ملی پاکستان

خشونت‌ها مبارزه خواهند کرد.

در این برنامه که با حضور شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی پاکستان برگزار شده بود، مرتضی سولنگی وزیر اطلاعات دولت پاکستان نیز گفت که این برنامه تنوع فرهنگی پاکستان را نشان می‌دهد و برنامه هزارگی در تلویزیون ملی پاکستان نشان دهنده حضور هزاره‌ها در کنار دیگر اقوام این کشور است.

«وادی هزارگی» در نخستین برنامه خود آهنگ‌هایی به زبان فارسی هزارگی از جمله «زنده‌باد پاکستان - پاینده‌باد پاکستان» و ترانه «شیرین زبو جره‌جو» از داود سرخوش نشر کرد که با حضور کودکان هزاره با لباس‌های سنتی و دمپوره هزارگی همراهی می‌شد.

این برنامه در ابتدا در هفته یک ساعت نشر خواهد شد ولی گفته شده است که به تدریج زمان پخش آن به یک ساعت در روز خواهد رسید.

برنامه «وادی آزرگی» یک برنامه تلویزیونی است که به زبان فارسی به لهجه هزارگی به تازگی در تلویزیون ملی پاکستان آغاز به کار کرده است.

در مراسم افتتاحیه این برنامه در کوئته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان، انورالحق کاکر صدر اعظم موقت پاکستان اشتراک و سخنرانی کرد. وی گفت که هزاره‌ها در پاکستان قبل و بعد از ایجاد این کشور نقش فعالی در بلوچستان داشته‌اند، اما در یک دهه گذشته صرف به دلیل هویت‌شان با کشتار هدفمند روبه‌رو شده‌اند. وی تأکید کرد که با اتحاد و همبستگی می‌توانیم بر گروه‌های افراطی و تروریستی پیروز شویم.

کاکر در واکنش به افتتاح این برنامه به لهجه شیرین فارسی هزارگی گفت: «بیچه آزره خوش استی؟» وی اظهار داشت که با راه‌اندازی برنامه‌های ادبی، فرهنگی، هنری و اجتماعی در کنار فعالان جامعه هزاره پاکستان با



شش تن از عوامل حمله خونین بر اردوی پاکستان که شهروندان افغانستان هستند دستگیر شدند

اسم صفت‌الله مروت که در این حمله کشته شد نیز کارت ملی افغانستان را داشته است. این سازمان اضافه کرد که با خانواده صفت‌الله مروت تماس گرفته و پدر او ارتباط پسرش با رژیم طالبان در افغانستان را تأیید کرده است.

در گزارش این سازمان آمده است: «بر اساس اسناد، پنج تروریست از تحریک طالبان پاکستانی نیز در این حمله دست داشتند. سلاح و مهمات ساخت آمریکا نیز از تروریست‌ها کشف شد.»

بر اثر حمله روز سه‌شنبه ۲۱ قوس ۱۴۰۲ شش فرد انتحاری با یک واسطه حامل مواد منفجره به یک پایگاه اردوی پاکستان واقع در دیره اسماعیل خان ایالت خیبر پختونخواه، دست‌کم ۲۳ سرباز اردوی پاکستان کشته و شماری دیگر زخمی شدند.

این حمله را یک گروه گمنام و افراطی به نام تحریک جهاد پاکستان به عهده گرفت اما مقامات پاکستانی تأکید کرده‌اند که این حمله کار تی تی پی بوده است که ارتباط نزدیک با طالبان افغانستان دارد.

پس از آن حمله، وزارت خارجه پاکستان سفیر طالبان در اسلام آباد را احضار کرد و از طالبان خواست عاملان این حمله را که ادعا می‌شد در افغانستان‌اند، دستگیر کند و به دولت پاکستان تحویل دهد.

سازمان مبارزه با تروریسم پاکستان روز پنجشنبه ۳۰ قوس اعلام کرد که هشت تن از عاملان حمله خونین خیبر پختونخواه را که منجر به کشته شدن ۲۳ تن از نیروهای اردوی این کشور شد دستگیر کرده است. بر اساس این اعلامیه مغز متفکر حمله مذکور و همچنین شش تن از کسانی که به تازگی دستگیر شده‌اند تابعیت افغانستان را دارند.

بر اساس این اسناد، فردی به اسم حسن با نام مستعار شاکر، که این حمله انتحاری را انجام داد، اهل افغانستان است و قبل از حمله یک ویدیو منتشر کرده است. بنا بر اعلام سازمان مبارزه با تروریسم پاکستان، عامل انتحاری دومی به



پیام استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت شهادت جمعی از هموطنان در حمله تروریستی در ولایت هرات

بسم الله الرحمن الرحيم

و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا.

نسل‌کشی مورد تحقیق و بررسی قرار دهند و بیش از این با ابهام و کلی‌گویی برخورد نکنند. ما ضمن تقبیح شدید این حملات وحشیانه و عرض تسلیت به خانواده‌های داغدار شهدا و به مردم هرات، به گروه طالبان و سایر گروه‌های تروریستی هشدار می‌دهیم که دست از این جنایت‌ها بردارند و بدانند که هزاره‌های افغانستان در مسیر مبارزات عدالت‌خواهانه خود با این حملات کور و بزدلانه و نژادپرستانه، نه تنها ناامید و ناتوان نشده بلکه در کنار سایر آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان کشور، این مسیر را آگاهانه‌تر و مصمم‌تر از گذشته همچنان ادامه خواهند داد.

می‌سازند، یک ادعای پوچ و بی‌دلیل است و مردم افغانستان در هیچ نقطه‌ای از کشور امنیت جانی و مالی ندارند و از سوی دیگر هزاره‌ها همچنان از نگاه قومی و مذهبی به طور خاص و سیستماتیک مورد حمله قرار می‌گیرند و چهره‌های علمی، مذهبی، فرهنگی و نظامی آنان در مناطق مختلف از جمله در ارزگان، دایکندی، کابل و اکتون در هرات به صورت مداوم و زنجیره‌ای به شهادت می‌رسند.

بدون شک گروه طالبان هم در گذشته و هم حالا عامل اصلی این حملات تروریستی بوده و هستند، اما از سازمان ملل متحد و مخصوصا گزارشگران حقوق بشری این سازمان جدا می‌خواهیم که سریال کشتار هزاره‌ها را به عنوان یک

امروز در یک حمله مسلحانه و تروریستی دیگر در شهرک جبرئیل هرات، جمعی دیگر از هزاره‌های هرات به شمول دو تن از علما و امامان جماعت مساجد به شهادت رسیدند. این رویداد تلخ در حالی اتفاق می‌افتد که در روزهای نزدیک گذشته سه تن دیگر از علمای هزاره هرات در حملات تروریستی دیگر به شهادت رسیدند.

این حوادث تلخ در هرات و رویدادهای مشابه آن در مناطق مختلف از جمله در هزاره‌جات نشان می‌دهد که از یک‌سو ادعای تأمین امنیت سراسری در افغانستان که گروه حاکم طالبان شعار می‌دهد و حامیان این گروه در سطح جهانی نیز برای مشروعیت دادن به این گروه، این موضوع را برجسته

سرور دانش

رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان

۱۰ قوس ۱۴۰۲

